

تاریخ جنبش کارگری ایران - فصل دوازدهم

1368 تا 1376

این دوره با سرریز عوارض طرح «تعدیل اقتصادی» صندوق بین المللی پول بر زندگی طبقه کارگر ایران، توسط نخستین دولت رفسنجانی آغاز شد. به همین خاطر و برای شناخت بهتر ابعاد ماجرا باید به پیش زمینه های نسخه پیچی این طرح توسط دو نهاد مالی دنیای سرمایه داری، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نگاهی اندازیم. دهه هفتاد قرن بیستم شاهد ظهور خصلتی جدید در پویه پیدایش و توفش بحران های سرشتی سرمایه داری بود. ریشه، پروسه شکل گیری، تکوین و نحوه بروز بحران، با آنچه مارکس صد سال پیش می گفت، تطابق کامل داشت. اما سرمایه در وجود جهانی و تاریخی خود، ظرفیت چالش بحران ها به سیاق قرن قبل را نداشت. روند ادغام و انحلال بخش های مختلف سرمایه جهانی در همدیگر شتاب خیره کننده ای احراز کرد. جهان موجود هرچه بیشتر از سرمایه اشباع گردید. متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه بین المللی رکوردهای افسانه ای آفرید. در هر چرخه بازتولید سرمایه جهانی، اقلام کهکشانی سرمایه جدید تولید شد و به نوبه خود ترکیب آلی کل سرمایه ها را به عرش راند. سرمایه داری به طور واقعی وارد دوران تازه ای گردید. دورانی که بارزترین و تعیین کننده ترین شاخص آن فروماندگی عظیم این شیوه تولید از پاسخ به نازل ترین خواست های معیشتی و رفاهی کارگران دنیا، حتی در سطح سابق بود.

نرخ اضافه ارزش ها به اوج رفت اما همزمان تنزل نرخ سودها شتاب تازه ای یافت. کاهش نسبی بخش متغیر سرمایه در قیاس با جزء ثابت آن، در سطح جهانی سرعت حیرت انگیز پیدا کرد. سرمایه داری غول آسا و سرطانی رشد نمود اما ظرفیت ساختن کارخانه ها، ایجاد راهها، تأسیس مدارس و دانشگاهها، احداث بیمارستان ها، توسعه اشتغال، بالا بردنمزدها را تاریخا، برای همیشه و به گونه ای فزاینده از دست داد. صدور سرمایه به نرخ های نجومی هوش ربا رسید اما در حوزه های نوین انباشت هیچ ردی از درمان، آموزش، «عمران»، اشتغال یا بهداشت مشاهده نگردید. در بسیاری جاها به تصریح مؤکد سازمان ملل حتی از گذشته هم بسیار بدتر شد. همه چیز و همه جا آثار انحطاط کهنه نظام بردگی مزدی را بر جبین خود حک کرد. عصر تازه ای از توحش، گندیدگی و درندگی سرمایه داری آغاز گردید که در آن رشد کهکشانی انباشت سرمایه فقط با برچیدن بیمارستان ها، تعطیل مدارس و دانشگاهها، کمتر شدن کارخانه ها و مراکز کار، بیکاری رعب انگیز نیروی کار، تنزل وحشتناک مزدهای واقعی، برچیده شدن هر چه که «رفاه اجتماعی» نام داشت و مشابه این ها خصلت نما می شد و غیرقابل تفکیک بود. تمامی این ها پیشکش! سرمایه جهانی مرحله ای از کهنگی و فرسودگی بی بازگشت را شروع نمود که در امتداد آن حتی نازل ترین میزان نرخ رشد محصول اجتماعی سالانه دنیا به کاهش فزاینده دهشت زای دستمزدها قفل گردید. کمی شفاف تر بگوئیم در حالی که نسبت دستمزدها به اضافه ارزشها، بهمین وار تنزل می کرد و هیچ و باز هم هیچ تر می شد، قدر مطلق بهای نیروی کار نیز به طور واقعی باید سقوط می نمود تا شاید به کمک همه این ها کمترین نرخ رشدهای اقتصادی سالانه حاصل گردد. «روبرت برنر» مورخ «مارکسیست» در پژوهشی دانشگاهی، ضمن بحثهای طولانی، مستقل از صحت و سقم یا منظر خاص اجتماعی و طبقاتی این بحث ها، به دو نکته اشاره می کند که بسیار قابل تعمق هستند. او تصریح می کند که «سال 1973 نقطه اوج افزایش دستمزدها بود و از آن تاریخ تا سال 1990 مزدهای ساعتی واقعی در بخش خصوصی ایالات متحده، حدود 12% کاهش یافت». رخدادی که نه فقط در امریکا بلکه در اروپا و جاهای دیگر هم اتفاق افتاد و واقعیت آنست که سرمایه داری از این طریق و با این یگانه سلاح برای ماندگاری خود تقلا کرد. «برنر» سپس از پویه فراز و فرود نرخ

سودهای سرمایه در چند قطب غول پیکر اقتصاد سرمایه داری می گوید و باز هم مستقل از هدفی که دنبال می کند، نشان می دهد که در همان زمان متوسط نرخ سود به ویژه در پیشرفته ترین جوامع رو به افت رفت. به جدول نگاه کنیم.

متوسط نرخ سودها در قطب های عظیم سرمایه جهانی در فاصله 1950 تا 1993

حوزه	1950 تا 1970	1970 تا 1993	حوزه	1970 تا 1993	1950 تا 1970
امریکا	بالای 24 درصد	بالای 14 درصد	ژاپن	بالای 20 درصد	1970 تا 1993
آلمان	بالای 23 درصد	کمتر از 11 درصد	جی هفت	بالای 15 درصد	1970 تا 1993

سرچشمه این وضعیت بسیار عریان و «عالم شمس» بود. همه چیز از بنمایه سرمایه می جوشید. تولید سرمایه داری ذاتا تولید اضافه ارزش و پیش ریز اضافه ارزش ها به صورت سرمایه افزون تر و الحاقی است. در این شیوه تولید زندگی انسان ها فاقد هر گونه موضوعیت است. آدمها فقط هنگامی به حساب می آیند که نیاز پویه تولید سود و سرمایه انبوه تر باشند. سرمایه با این تعریف و به عنوان نقطه شروع، رجوع و ختم نظام سرمایه داری، واقعیت و اساس هستی خود را در خودافزایی، خودگستری و کهکشانی تر شدن هر چه نامتناهی تر دنبال می کند و تحقق می بخشد. حاصل قهری این فرایند آنست که ما لحظه به لحظه با کوهساران سر به فلک کشیده تر سرمایه مواجه می گردیم، تولید افراطی سرمایه امر سرشتی و غیرقابل تفکیک این نظام است. سرمایه هایی که به صورت افراطی تولید می شوند، سود و باز هم سود می خواهند تا پویه بازتولید و خودافزایی خود را تضمین بکنند و این درحالی است که سرمایه ذاتا در بطن همین فرایند قهری خودگستری، بخش متغیر خود را که یگانه سرچشمه تولید اضافه ارزش و سرمایه است به صورت نسبی و در قیاس با بخش ثابت، محدود می سازد، می خشکاند و وزن نسبی آن را تقلیل می دهد. به همه اینها نکته دیگری را اضافه کنیم، اینکه سرمایه مشتی شیئی نیست و فقط در قالب ماشین آلات، مواد خام، وسایل کمکی، کارخانه، فروشگاه، راه، ساختمان، مزرعه، معدن و امثال اینها، تبلور پیدا نمی کند. سرمایه، نظم سیاسی، حقوقی، مدنی، پلیسی، میلیتاریستی، دیپلوماتیک، دولت، پارلمان، بیدادگاه، زندان، زرادخانه های تسلیحاتی و شیمیایی و اتمی، ارتش، سپاه، لباس شخصی، حوزه های علمیه، ماشین قهر فیزیکی، دستگاههای نیرومند مهندسی افکار و شستشوی مغزی آدم ها و کل این نهادها و تأسیسات نیز هست. هر کدام این ها بودجه های کهکشانی های می خواهند و کل این بودجه ها، هزینه های بازتولید و خودگستری و بقای سرمایه می باشند. برای اینکه تصویر بسیار ساده و اولیه ای از این ارقام کهکشانی داشته باشیم کافی است به جدول زیر نگاهی اندازیم. به خاطر داشته باشید که داده های این جدول، صرفا بودجه نظامی چند کشور را آن هم بر اساس گزارش رسمی دولتها، پیش روی ما قرار می دهد.

میلیارد دلار

سال 2017

45,4	ژاپن	1739	کل جهان
44,3	آلمان	682	ایالات متحده
39,2	کره جنوبی	166	چین
29,3	برزیل	69,4	عربستان سعودی
29,2	ایتالیا	66,3	روسیه
27,5	استرالیا	63,9	هندوستان
20,6	کانادا	57,8	فرانسه
18,2	ترکیه	47,2	بریتانیا

منبع: مؤسسه صلح استکهلم. گزارش سال 2018

داده های بالا را به کل هزینه هائی که نظام سرمایه داری در عرصه های گوناگون فقط صرف سرکوب فکری و فیزیکی طبقه کارگر می کند تعمیم دهید. قطعاً به ارقام کهکشانی بسیار رعب انگیز، حیرت آور و گیج کننده ای خواهید رسید که شیرازه وجود هر انسان دارای کمترین احساس و شعور انسانی را دچار زلزله می سازد. همه چیز با بلندترین صداها فریاد می زند که تمامی موضوعیت، مکان و فلسفه وجودی انسان در محاسبات این نظام آنست که ماشین تولید سود و در خدمت سودآوری و خودگستری نامحدود سرمایه باشد و برای ایفای این نقش همیشه، همه جا و در همه شرایط خود را قربانی سازد. سرمایه داری با این هویت و روند در آغاز نیمه دوم قرن بیستم وارد یک نقطه عطف مهم تاریخی شد. پای به دوره ای نهاد که نرخ استثمارهای تا آن روز طبقه کارگر جهانی و شتاب رایج تشدید این نرخ استثمارها، به هیچ وجه نمی توانست پاسخگوی نیازهای خودافزائی و بازتولیدش باشد.

موضوع هیچ رمزآمیز نیست. سرمایه ای را با ترکیب ارگانیک 60 واحد ثابت به 40 واحد متغیر در نظر آرید. یک نرخ اضافه ارزش صد درصد می تواند نرخ سودی به میزان 40 درصد برایش فراهم آرد. حال همین سرمایه با عبور از پیچ و خم تغییر جاری در ترکیب فنی و ارزشی، ترکیب ارگانیکی 95 ثابت به 5 متغیر احراز می کند. نرخ اضافه ارزش صد درصدی پیشین الان فقط یک نرخ سود پنج درصدی به بار می آورد. نرخ سودی که در قیاس با گذشته 8 مرتبه تنزل یافته است و از 40 درصد به پنج درصد رسیده است. فکر کنیم که همین جا به جایی ها در یک سطح وسیع و به طور مثال در بخش عظیمی از سرمایه جهانی یا کشورهای جهان سرمایه داری اتفاق افتد. در چنین شرائطی درجه اشباع، سنگینی فشار ترکیب ارگانیک بر پویه تنزل نرخ سود، خطر بروز سهمگین ترین بحران را بر چرخه تولید سرمایه مستولی می سازد. زمانی که شیوه تولید سرمایه داری در وسعت بین المللی وارد چنین فازی شود، دیگر پروسه وقوع بحرانها، ابعاد شدت، درجه کوبندگی، فاصله تکرار یا حجم ویرانیهای آنها نمی تواند شبیه گذشته های دور این نظام و مثلاً قرن هجدهم یا نیمه اول قرن نوزدهم باقی ماند. سرمایه داری اروپا در نیمه دوم قرن بیستم به تدریج چنین شرائطی احراز کرد، اما گسترش رؤیایی بازار جهانی سرمایه، انتقال وسیع و نامتناهی کالا به اقصا نقاط دنیا، آغاز بسیار بالنده و دامن گستر سرمایه به حوزه های جدید انباشت، استثمار فاجعه آمیز نیروی کار شبه رایگان صدها میلیون انسان خلع ید شده ساقط از هستی در پنج قاره گیتی، این وضع را تعدیل کرد و انفجار غیرقابل مهار بحرانها را به تعویق انداخت. مؤلفه ها یا ساز و کارهای اخیر برای موقعیت حاضر سرمایه داری در آن روز، بدون شک نوشدآوری بقا بود اما فاز حاکم تاریخ انکشاف این شیوه تولید و رشد عالمگیر انباشت با تولید افراطی مستمر سرمایه نمی توانست مکانیسم های خنثی ساز پویه تنزل نرخ سودها را مجال میدانداری مکفی دهد و وقوع انفجاری بحرانها را خیلی به تعویق اندازد. در دهه دوم قرن بیستم، سرمایه داری اروپا و امریکا با عروج به میانگین خیره کننده نرخ رشد 7 درصدی در سال 1906 به یک دوره طلائی رونق انباشت پایان داد و متعاقب آن به ورطه بحران 1908 و تحمل نرخ رشد منفی 4 درصدی این سال فرو غلطید. سرمایه مطابق معمول شروع به پالایش بحران کرد، نرخ رشدها تا حدودی بالا رفت اما توسعه سرشتی ابعاد بحران خیزی سرمایه داری بسیار فراتر از اینها را طلب می کرد.

جنگ بازتقسیم اضافه ارزش ها و حوزه های نوین تولید ارزش اضافی (جنگ امپریالیستی اول) گریزناپذیر شد. جنگ با ویرانیها و برهوت آفرینی های خود، با شخم زدن هر چه بیشتر کارخانه و صنایع عظیم و حاصل سالیان متمادی کار و استثمار توده های کارگر دنیا، توازن ترکیب ارگانیک سرمایه در قاره اروپا، ژاپن، حتی امریکا یا قطبهای اساسی انباشت سرمایه بین المللی را خیلی گذرا و عاجل بر هم زد، بازسازی بعد از جنگ و پیش ریزهای طغیان آلود سرمایه، آن هم با سطح کاملاً بالاتری از ترکیب آلی و بارآوری کار اجتماعی، خیلی سریع به این دوره نیز پایان داد و بحران

بیسابقه و پرآوازه سال 1930 و جنگ امپریالیستی بشریت بر باد ده دوم را در پی آورد. جنگی که همه چیز را نابود کرد و عظیم ترین سهم از محصول کار نسل های متوالی طبقه کارگر یا حتی استثمارشوندگان دیگر تاریخ را که سلسله جبال عظیم سرمایه، ثروت و مالکیت طبقه سرمایه دار یا شالوده هستی سرمایه داری شده بود، در شعله های قهر و خشم خود ذوب نمود. نظام بردگی مزدی با جنگ امپریالیستی دوم و آتش کشیدن، تباهی و ویرانی جهان، راه ماندگاری همراه با طلائی ترین انکشاف ها و خودگستری ها را پیش پای خود باز نمود، اما سرمایه داری نمی توانست راه بقایش را به راه اندازی هر چند سال یک بار جنگهای جهانی اول و دوم و بمباران و خاکستر نمودن کران تا کران کره خاکی قفل زند!! چنین چیزی غیرممکن بود، باید راه یا راههای دیگری می جست و عملا چنین گردید.

شاید بتوان تاریخ سرمایه داری را از یک نظر معین و تأکید کنیم که فقط از همین نظر، به دو دوره متمایز تقسیم کرد. دوره ای که پروسه انکشاف، توسعه و جهانی شدن سرمایه داری در عین حال با تن دادن قهری و اجتناب ناپذیر صاحبان سرمایه یا دولت آن ها به سطح کاملاً نازلی از امکانات معیشتی و رفاهی کارگران از جمله امکانات محدود درمانی، آموزشی، بهداشتی و مراقبتی همراه بود. دوره دوم بالعکس، توسعه سرمایه داری و ابعاد خودافزائی سرمایه جهانی کهکشان پیمان و نامتناهی شد اما نه فقط هیچ تسهیلات آموزشی و درمانی و رفاهی مورد نیاز توده های کارگر پدیدار نیاورد که آنچه قبلاً وجود داشت هم با سرعت سیر صوت، روند نابودی پیمود. سرمایه داری حداقل از اوایل نیمه دوم قرن بیستم دقیقاً وارد این فاز گردید و هر دقیقه ای که از این زمان گذشت، پویه مذکور شدت و شتاب بسیار افزون تری پیدا کرد. سرمایه از این تاریخ دارای چنان حجم نجومی نامتوازی از بخش ثابت مستمرا فزاینده در مقابل بخش متغیر کاملاً کاهنده (به طور نسبی) و چنان مداری از اوج گیری ترکیب ارگانیک شد که به رغم حصول نرخ اضافه ارزشهای رشد یابنده سرطانی مدام با افت کوبنده نرخ سود دست به گریبان گردید. نظام بردگی مزدی با این شاخص دیگر هیچ چاره ای نداشت سوای آنکه ضحاک وار به صورت بی امان معیشت و رفاه و دار و ندار طبقه کارگر جهانی را سلاخی و وسیله تشفی ثعلب های سرطانی کتف خود سازد. بر فراز پیدایش این وضع بود که سرمایه باید خود را به ساز و کارهای جدید چالش پویه افت نرخ سود مجهز سازد. ساز و کارهایی که تا چشم کار کند متنوع هستند اما همگی فقط یک کار انجام می دهند، توازن میان کار اضافی و لازم، توازن میان آن بخش از حاصل کار طبقه کارگر که سرمایه و سود سرمایه دار می شود با بخشی که هزینه بازتولید نیروی کار می گردد را، به گونه ای بسیار فاحش، به نفع اولی و به زیان دومی تغییر می دهند. گسترش بیش از پیش بازار بورس جهانی، بازآفرینی نقش دولت به گونه ای که پاسخگوی تأمین این هدف باشد، غول آسا کردن نقش بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، تأسیس و هرچه عظیم تر ساختن نقش صندوق تجارت جهانی، ایجاد و انعقاد هزاران پروتکل تعیین کننده اقتصادی در سراسر دنیا از نوع توافقنامه عمومی تعرفه و تجارت (بانکوک)، توسعه اقتصادی از طریق آزادسازی تجارت (پاتا)، توسعه جنوب افریقا (سادس)، توافق نامه تجارت آزاد اروپای مرکزی (سفتا)، تفاهنامه کشورهای جنوب شرق آسیا (افتا)، تجارت آزاد امریکای شمالی (نفتا)، سازمان همکاری اقتصاد و توسعه (اواسی) توافق نامه چین و روسیه و هند و برزیل و افریقای جنوبی (بریکس) همه و همه در این راستا و برای تحقق این هدف موضوعیت پیدا کردند. سرمایه با این نهادها و پروتکل ها، نوعی بازسازی را در چرخه ارزش افزائی جهانی خود تدارک دید. شکلی بازپردازی که بر فراز آن، اولاً کفه کار اضافی به زیان کار لازم هر چه عظیم تر سنگین شود، ثانیاً انتقال اضافه ارزش ها از حوزه های دارای ترکیب ارگانیک نازل تر سرمایه و نیروی کار شبه رایگان تر به قلمروهای استثمار کار بارآورتر و ترکیب آلی بالاتر سرعت گیرد. سرمایه داری این پالایش را به گونه ای مسلط پی گرفت و محصول گریزناپذیرش تشدید بی سابقه استثمار طبقه کارگر در سراسر جهان همراه با حدت طوفانی و انفجارآمیز استثمار بیش از 80 درصد نفوس این طبقه در حوزه های دارای

بارآوری نازل و متوسط ترکیب ارگانیک شد. فرایندی که به بقای سرمایه داری کمک جدی کرد و شالوده این کمک را بر قتل عام خورد و خوراک و پوشاک، دارو و درمان، آموزش و محیط زیست چندین میلیارد کارگر کره زمین، تعمیق بی سابقه تبعیضات جنسیتی و قومی، جنگ افروزی، ویرانی آفرینی و نسل کشی های رعب انگیز استوار ساخت. ماجرابی که شرح آن در این جا نه موضوعیت دارد و نه طبیعتاً مقدور است، آنچه این اشاره را به گفتگوی ما تحمیل کرده است، صرفاً بلیه ها و فاجعه هایی است که حلقه ای از این بازسازی های تاریخی سرمایه داری، طی دوره معین مورد بررسی ما، بر سر توده های کارگر ایران آوار نمود. به اصل ماجرا بپردازیم.

پیش تر گفته شد که دولت رفسنجانی اساس کار خود را بر تغییر ریل اقتصادی روز جمهوری اسلامی، ادغام هر چه گسترده تر و ژرف تر چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران در سرمایه جهانی و پالایش حتی المقدور موانع سر راه این ادغام قرار داد. در این راستا در همان نخستین گام به سراغ صندوق بین المللی پول رفت. مصمم و حتی سراسیمه در گفتگو باز نمود. اعلام داشت که کلیه شروط و موازین آن نهاد را گردن خواهد گذاشت تا در عوض شاهد سرازیری سیل سرمایه های خارجی برای ایفای نقش فعال در بازسازی اقتصاد فروپاشیده، بحران زده، بمباران شده و کاملاً ویران سرمایه داری ایران باشد. آنچه دولت رفسنجانی می خواست دقیقاً همان بود که قطبهای مسلط سرمایه جهانی آرزو داشتند و صندوق بین المللی پول رسالت اجرای آن را به دوش می کشید. پیش شرط های صندوق برای قبول تقاضای رفسنجانی به اختصار عبارت شد از:

- 1- کاهش چشمگیر هزینه تولید کلیه کالاهایی که در بازار داخلی تولید و آماده صادرات می گردید.
- 2- حذف سوبسیدهایی که به سرمایه داران و ظاهراً برای کاهش بهای معیشت کارگران پرداخت می شد!!
- 3- افزایش عرضه و صادرات کالا در چهارچوب نیازهای بازار و نسخه پیچی مؤسسات مالی سرمایه داری،
- 4- لغو کنترل دولتی بر پروسه تشکیل قیمت ها و ارجاع کامل این فرایند، به میدان داری یکه تاز سرمایه ها،
- 5- تقلیل سهمگین و تعیین کننده تر دستمزدهای روز توده های طبقه کارگر در کلیه حوزه های کار و تولید،
- 6- خصوصی سازی مالکیت سرمایه ها در وسیع ترین سطح، همراه با افزایش بی مهار نقش دولت در کاهش هرچه بیشتر بهای نیروی کار کارگران و هموارسازی راه سودآوری هرچه افزونتر و نجومی تر سرمایه ها،
- 7- محو محدودیت ها یا موانع سر راه سرمایه گذاری های خارجی، در حوزه های مختلف انباشت داخلی،
- 8- امحاء مشکلات سر راه نقل و انتقال سرمایه یا داد و ستدهای میان بازار داخلی ایران و بازار جهانی،
- 9 - تنزل برابری پول داخلی در مقابل دلار یا سایر ارزها، با هدف گشایش مؤثر راه رقابت سرمایه ها،
10. ایجاد «تثبیت اقتصادی» از طریق «مقررات زدائی» چالش و حذف کلیه نهادها یا «قوانینی» که ولو در نازلترین سطح، سودآوری نجومی سرمایه های داخلی و خارجی را، با نوعی اشکال مواجه می گرداند.
- 11- استوارسازی چرخه ارزش افزائی سرمایه ها، بر رقابت میان تراست ها و مؤسسات عظیم سرمایه گذاری،
12. اصلاح و آرایش ساختار اداری جامعه به گونه ای که در همه وجوه پاسخگوی تحقق اهداف بالا باشد.

دولت رفسنجانی با قبول بسیار مشتاقانه کل این شروط، شروع به برنامه ریزی کرد. در طول مدتی کوتاه پروسه انتقال شرکت ها، کارخانه ها یا کلا مراکز کار و تولید به بخش موسوم به خصوصی را تا جائی پیش برد که مؤسساتی مانند پست، راه آهن، بیمارستان ها، شرکت نفت و «بیمه های درمانی و اجتماعی» را که تا آن روز، حتی در قطب های پیشرفته تر دنیای سرمایه داری، هنوز آثار مالکیت دولت بر جبین داشتند، یکسره تسلیم بازار بورس و مالکان خصوصی سرمایه ساخت. سهام مالکیت تراست هایی از نوع ایران خودرو، سایپا، پارس خودرو، و همه شرکت های غول پیکر

دیگر، در بورس عرضه و خرید و فروش شد. «اصل 44 قانون اساسی» جمهوری اسلامی هر چه بود در موازین و شروط صندوق بین المللی پول منحل گردید و عصای دست مشترک بورژوازی ایران و سرمایه جهانی برای بازسازی چرخه متلاشی ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران گردید.

تیم رفسنجانی همه این کارها را انجام داد اما اگر بحران حاصل این برنامه ریزی ها و سیاست گذاریها در آسیای جنوب شرقی، افریقا یا جاهای دیگر چند سال طول کشید تا آفتابی و طوفانی گردد و دار و ندار صدها میلیون کارگر آن کشورها را در کام خود فرو بلعد، در اینجا از همان روز اول فقط فاجعه پشت سر فاجعه زائید و کل این فاجعه ها را بر سر دهها میلیون نفوس توده های کارگر آوار کرد. خصوصی سازی به پروسه ای در تکمیل همه پروسه های پیشین برای بازتقسیم رایگان و بدون هیچ هزینه مالکیت سرمایه اجتماعی، میان شمار هر چه بیشتر سرمایه داران کرکس صفت مردارخوار و خون آشام شد. به همه نواده ها و نبیره های سکاتداران قدرت سیاسی روز سرمایه یا ارتجاع بورژوازی حاکم، به کلیه سپاهیان صدرنشین ماشین قهر نظامی، به یکایک امرای ارتش و پلیس و بسیج و قوای سرکوب، به هر نوباوه مراجع عظام یا حجره دار حوزه علمیه، به کل وزیران و نسلهای آتی آنها، به همه مجلسیان و ایل و عشیره آنان، تیول وار سهمی سترگ از مالکیت کل سرمایه ها تفویض گردید. طبقه سرمایه دار ایران که از روزهای قبل قیام بهمن با سرعت زایدالوصفی در حال رشد بود، اینک با خصوصی سازی ها بسیار بیش از پیش شاخ و برگ کشید. از مجرد بالندگی کمی و کثرت جمعیتی طبقه نمی گوئیم، کل این سرمایه داران نوظهور مولود خصوصی سازی، هر کدام جواز بدون هیچ قید و شرط برای ایفای نقش «آتش به اختیار» در تشدید هر چه سببانه تر، جنایتکارانه تر و سفاکانه تر استثمار توده های کارگر دریافت کردند. مقدم بر هر چیز عملا از قبول هر گونه بها و ما به ازاء در قبال سرمایه عظیمی که دریافت کردند معاف شدند. اجازه یافتند که حتی بسیار بیشتر از بهای شرکتها و مؤسسات، سرمایه پولی از بانکها و سایر بنگاههای گول پیکر مالی خارج سازند و هیچ تعهدی هم برای بازگرداندن آن نداشته باشند. گفتنی است که شمار کثیری از شرکتها به اصطلاح خصوصی شده به افرادی واگذار شد که خود در حوزه تعیین بها، پرداخت وام های بانکی و تعیین کلیه شروط داد و ستد، از اختیارات ویژه و تام و تمام برخوردار بودند. قیمت را خود معین کردند!! آگهی مزایده را خود صادر نمودند، خریدار را که از میان خودشان بود، شخصا یا ضمن رایزنی باهم مشخص ساختند، ارقامی را که زیر نام «وام» باید از بانک ها خارج می شد، خودشان تصمیم می گرفتند و حاصل کل فرایند آن بود که بنگاه یا بنگاهها را بدون هیچ هزینه، بدهکاری و کاملا مفت و مجانی به ملکیت خود در آورند.

بخش وسیعی از شرکتها صنعتی، معادن، کشت و صنعت ها، مستغلات، بیمارستان ها، بنگاههای حمل و نقل، بانکها و مؤسسات مالی، مدارس یا حتی دانشگاهها به این صورت خصوصی شد. کارخانه های بسیار زیادی تقدیم مالکان خصوصی جدیدالولاده گردید که حتی بهای زمین محروسه آن ها چندین و گاه تا 13 یا 14 برابر بهای اعلام شده کل شرکت بود. یکی از بزرگترین مؤسسات تولید موتور خودرو در ازای مبلغی محقر به سرمایه دار خصوصی واگذار شد و این سرمایه دار درست در همان زمان داد و ستد با فروش ضایعات ذخیره انبارهای شرکت مبلغی بسیار بیشتر از قیمت کل مؤسسه نصیب خود نمود. کارخانه عظیم تولید تأسیسات سرد کننده با سود خالص سالانه 2 میلیارد تومان را در ازای رقمی کمتر از 200 میلیون تومان به سرمایه دار خصوصی دادند یا در واقع تیول اهدایی مالک جدید کردند. یک شرکت عظیم الجثه تهیه وسایل الکترونیکی را به بهای حدود 20 میلیون تومان، به سرمایه داران نوپای نوه و نبیره سرنشینان عالی مقام ماشین دولتی سرمایه اهدا کردند. این شرکت در زمان فروش سوای کل سرمایه و محصولات موجود

در انبارها یا نمایشگاهها، صاحب 2000 متر مربع اراضی ولنجک با جواز تأسیس 7000 مترمربع مستغلات اداری بود. سرمایه داران جدید فقط از محل فروش همین زمین ها رقمی بالغ بر 300 میلیون تومان سرمایه به چنگ آوردند. با جرئت و قاطعیت می توان تصریح کرد که کل خصوصی سازی ها درست بر همین منوال پیش رفت. تیم رفسنجانی عملاً زیر نام واگذاری مؤسسات دولتی به «بخش خصوصی»، دنیایی از حاصل کار و تولید چندین نسل انسان های کارگر را که به صورت سرمایه، برهم انباشته شده بود، به گونه ای کاملاً بلاعوض بین شمار هر چه کثیرتری از فرزندان و نسل آتی سرمایه داران حاکم تقسیم کرد. نوع بسیار ویژه ای از خصوصی سازی که «دولت سازندگان»!! در سطح جهانی و در تاریخ سراسر وحشت و دهشت سرمایه داری، کاشف آن بود و ابتکار اجرایش را در کارنامه سیاه و تباه خود ثبت می نمود. اما تمرکز بحث ما در حوزه انتقال مالکیت های دولتی به خصوصی، مطلقاً بر روی چگونگی اجرای این روند و هبه کردن حاتم وار مراکز کار و تولید به سرمایه داران سابق و لاحق غیردولتی نیست. از این مهمتر و بسیار هم مهم تر، تغییر نوع تملک سرمایه و دفاع از یک شکل در مقابل شکل دیگر آن، نه مسأله کارگران که فقط دل مشغولی این یا آن بخش ارتجاع بورژوازی است. این جماعت هستند که در طول سه دهه اخیر، چگونگی نقل و انتقالها، حیف و میل ها یا بذل و بخشش ها را کانون مهم تسویه حسابهای درونی خود نموده اند. آنچه در این عرصه، برای توده کارگر بیشترین اهمیت و موضوعیت را داشت، بلیه ها و فاجعه هایی بود که زیر نام خصوصی سازی و کلاً طرح تعدیل ساختار، بر زندگی، اشتغال و شرایط کار و استثمار آنها آوار گردید.

بنیاد سیاستگذاری و برنامه ریزی تیم رفسنجانی آن بود که سلاخی بی هیچ قید و شرط یا هیچ مرز و محدوده خورد و خوراک، پوشاک، مسکن، دارو و درمان، آموزش و بهداشت یا محیط زیست توده های کارگر، دستمایه انباشت هر چه عظیم تر سرمایه، سودهای هر چه کهکشانی تر سرمایه ها، کثرت هر چه بیشتر آحاد طبقه سرمایه دار، جذب هر چه گسترده تر سرمایه های خارجی، تضمین رضایت این سرمایه ها از سودهای نجومی خود گردد. دولت رفسنجانی در همین راستا ابعاد تهاجم و قتل عام همیشگی و تاریخی معیشت طبقه کارگر ایران توسط سرمایه داری را وارد فاز کاملاً تازه ای نمود. تا پیش از سقوط رژیم شاه و استقرار دولت اسلامی بخشی از طبقه کارگر ایران از برخی امکانات نازل و بسیار اولیه برخوردار بودند. این بخش مرکب از اکثریت معلمان مدارس در سطوح مختلف ابتدائی تا عالی، بهیاران، پرستاران، کارگران ادارات و مؤسسات دولتی، لایه ای از کارگران نفت، راه آهن و مانند اینها معمولاً از نوعی تضمین اشتغال در سنین کار و مستمری ایام بازنشستگی برخوردار بهره می بردند، علی العموم دغدغه اخراج و بیکار شدن نداشتند، اگر می خواستند می توانستند تا پایان دوره اشتغال، در همان مؤسسه محل استخدام به کار ادامه دهند. بعضاً حتی می توانستند با حفظ وضعیت استخدامی، محل کار خود را از شهری به شهر دیگر منتقل نمایند. رژیم سلطنتی بورژوازی از دیرباز، زیر فشار مبارزات مستمر توده های کارگر ایران و جهان، تأثیرپذیری از دستاوردهای بیکار کارگران اروپای شرقی و غربی، در مقابل این سطح از خواستهای بی رمق و نازل یک لایه از طبقه کارگر عقب نشینی کرده بود. امکانات بسیار محقر و محدودی که تا زمان سقوط آن رژیم و استقرار فاشیسم درنده اسلامی سرمایه همچنان وجود داشت. دولت رفسنجانی با اجرای توحش آمیز طرح تعدیل ساختاری صندوق بین المللی پول و افراشتن بیرق «سازندگی»، تمام عیار فاشیستی، مقدم بر هر چیز تیشه بر ریشه همین حداقل های حاصل سالها مبارزات کارگران زد. او و تیم حمام خون همراهش، طومار پدیده ای به نام استخدام کارگر یا تضمین اشتغال نیروی کار حتی همان تضمین فریبکارانه نسخه پیچی نظام سرمایه داری را به طور کامل درهم پیچیدند. کل آنچه را که زمانی احمد توکلی در چهارچوب قانون کار فاشیستی اسلامی تنظیم و زیر فشار اعتراض کارگران به ذباله دان رفته بود، لباس اجرا پوشاند. استخدام کارگر به شیوه سابق تعطیل گردید و جای خود را به اجاره نیروی کار با قراردادهای موقت چند ماهه، یک ماهه، چند روزه، سفید

امضاء یا بدون هیچ قرارداد سپرد. سرمایه داران قدرت تحکم بدون هیچ چون و چرا یافتند و از اختیار بدون هیچ قید و شرط برای بیکارسازی و اخراج توده های کارگر برخوردار شدند. «سازندگی» فاشیستی و انسان ستیزانه بورژوازی اسلامی با این کار ضربه بسیار کوبنده و مهلک دیگری بر شیرازه هستی جنبش کارگری ایران وارد ساخت. جنبشی که زیر ضربات پی در پی و خرد کننده پیشین به اندازه کافی ضعیف و فرسوده شده بود، اینک فشار کوه عظیمی از ناامنی و فقدان هر نوع تضمین اشتغال را بر سر خود سنگین می یافت. هیچ کارگری در شامگاه هیچ روزی به گاه ترک محل کار نمی دانست که آیا فردا صبح او را به کارخانه یا هر مرکز کار دیگر راه خواهند داد یا مانع ورودش خواهند شد. اثر تخریبی و اضمحلال آمیز این راهکار فاشیستی جمهوری اسلامی و تیم درنده رفسنجانی بر جنبش کارگری از بسیاری ضربات دیگر سهمگین تر و ویران سازتر بود. هیچ اغراق آمیز نیست اگر بگوئیم که آنچه زیرنام «سازندگی» توسط طبقه بورژوازی و فاشیسم هار اسلامی بر طبقه کارگر ایران تحمیل شد به لحاظ ابعاد فاجعه آفرینی و کوبندگی در تاریخ سرمایه داری ایران بیسابقه بود.

در شرایطی که سیل سرمایه های خارجی بازار انباشت داخلی را در خود می پیچید، سرمایه های داخلی حوزه های هر چه وسیع تر پیش ریز را اشغال می کردند، طول و عرض سرمایه اجتماعی کشور با بیشترین شتاب افزایش می یافت و شمار سرمایه داران به گونه ای کم سابقه بالا می رفت، آری در چنین وضعی کارگران فوج، فوج و هزار، هزار اخراج می شدند. کل کار آنها بر شانه همزنجیران باقی مانده و شاغل آوار می شد. فشار کار بسیار رعب انگیز و کشنده می گردید. کارگران جسارت اعتراض را از دست می دادند زیرا خطر اخراج و بیکاری مثل شمشیر دموکلس بالای سر آنها می چرخید. مبارزه جمعی و اعتصابات آنها توسط سپاه پاسداران و بسیج و ارتش و پلیس به فاشیستی ترین و هارترین شیوه ممکن به خون کشیده می شد. گفت و شنودها و نجوای اعتراضی آنها در پشت ماشینها، کنار خط تولید یا هر گوشه دیگر محیط کار توسط نهادهای پلیسی منفور و مزدور اندرونی مانند شوراهای اسلامی، خانه کارگر، انجمن های اسلامی و مشابه اینها در نطفه خفه می گردید و از فریاد شدن باز می ماند. قهر وحشت آور اقتصادی توسط قهر نظامی و پلیسی راه تکمیل می پیمود. زمین و زمان جهنم سرمایه داری یکجا راه را بر هر گونه ابراز وجود جنبشی کارگری می بست. در این میان از بین رفتن هر میزان تضمین اشتغال و خطر فوری، جدی و همه جا حاضر از دست دادن کار، بیش از تمامی مخاطرات دیگر هستی این جنبش را شلاق می زد و به زمینگیری تهدید می کرد. تاریخ نظام بردگی مزدی بسیار صریح و پرخروش حاکی است که حداقل در جوامعی مانند ایران، قهر اقتصادی سرمایه، دهها بار بیشتر از قهر پلیسی و نظامی، مبارزه طبقاتی توده های کارگر را به عقب می راند. به خاطر آریم که در فاصله سالهای 52 تا 57 رژیم شاه هر اعتصاب و خیزش کارگری را با تمامی توان آماج قهر وحشیانه نظامی قرار می داد و سرکوب می کرد اما جنبش کارگری هر روز رکورد نوینی را به لحاظ کثرت شمار اعتصاب و از کار انداختن چند هفته ای چرخه کار و تولید پشت سر می نهاد. مهم ترین دلیل این کار رونق چشمگیر بازار اشتغال در آن دوره کوتاه سه ساله بود. توده کارگر به شدت امروز از وحشت بیکاری به خود نمی لرزید و این غم سنگین که گرسنگی و آوارگی ناشی از بیکار ماندن، خود و فرزندانش را به هلاکت خواهد انداخت، بسیار کمتر از امروز او را در خود می پیچید.

«سازندگی» فاشیستی و بازسازی چرخه ارزش افزایی سرمایه اجتماعی ایران

دولت رفسنجانی چرخه بازتولید سرمایه داری ایران را کوره های به هم پیوسته آدم سوزی کرد. بر اساس آمارهای منتشره دولتی در طول هشت سال ریاست جمهوری او، سطح دستمزد ماهانه کارگران از 2490 تومان به 25446 تومان

رسید. در طول همین مدت نرخ برابری ریال با دلار که معتبرترین شاخص بالا رفتن قیمت ها در بازار سرمایه داری

ایران است، از 9 تومان به 175 تومان افزایش یافت. به بیان شفاف تر در حالی که قیمت مایحتاج اولیه معیشتی توده کارگر یا بهای بازتولید نیروی کار، حتی در نازل ترین سطح ممکن 20 برابر فوران می کرد، منحنی افزایش مزدها در صعودی ترین نقطه خود فقط به 8 برابر بالغ می شد. ترجمه دقیق زمینی این ارقام آنست که فشارکوبنده و خرد کننده استثمار کارگران حتی اگر از افزایش های چندین برابری ناشی از سیر تصاعدی و جهش وار اضافه ارزش های نسبی چشم پوشی کنیم باز هم دو و نیم برابر بالا رفته است. در مورد اینکه فشار مرگبار حاصل از هر دو شکل تشدید و حشیانه نرخ استثمار طبقه کارگر توسط وحوش سرمایه دار در طول این مدت به کجا سر سوده است و تا چند برابر بیش تاخته است طبیعتاً هیچ داده آماری دقیقی در دست نیست اما همه شواهد بانگ می زند که نرخ این افزایش کاملاً انفجاری و حیرت زا بوده است.

بورژوازی ایران با قیادت تیم رفسنجانی کل اضافه ارزش های حاصل استثمار دهشتناک کارگران را در بازسازی چرخه بحران زده، فروپاشیده و جنگ دیده اقتصاد سرمایه داری پیش ریز کرد. در همین جا به نکته ای پیرامون جهتگیری مسئولی بر برنامه ریزی ها و سیاستگذاری های اقتصادی این دوره اشاره کنم. فاصله زمانی میان 1368 تا 1376 در همان حال که توفان خصوصی سازی با کوبنده ترین سرعت و شدت بساط مالکیت دولتی را جمع می نمود. اما دولت سرمایه بیش از تمامی دوره های دیگر تاریخ سرمایه داری ایران، حتی بیش از کلیه ممالک روز دنیا در بازسازی چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی کشور و چالش بحران سرکش اقتصادی ایفای نقش می نمود. اساس سیاست گذاریها آن بود که با تشدید فزاینده استثمار بیش از 15 میلیون کارگر روز جامعه، در سریع ترین زمان ممکن تمامی زیرساختها و تأسیسات پایه ای مورد نیاز سرمایه اجتماعی کشور بازپردازی و گسترش یابد. با این کار کل طبقه سرمایه دار ایران و تمامی سرمایه داران بین المللی خواستار انباشت سرمایه در بازار داخلی، از پرداخت هر نوع هزینه برای ایجاد این تأسیسات و زیرساخت ها به طور کامل معاف شوند. مافیای دست اندرکار سازندگی فاشیستی، با این راهبرد، زنجیره بسیار طولی از انواع سدهای مخزنی، نیروگاهها و شبکه های برق رسانی، آبرسانی، خطوط راه آهن، راه، جاده، بندر با اسکله های متعدد و ظرفیت بارگیری بسیار بالا، فرودگاهها، شبکه های حمل و نقل هوایی، دریایی، زمینی، پل ها، بزرگ راهها، مترو و مانند اینها احداث نمود. کل این ها با اضافه ارزش های حاصل تشدید استثمار طبقه کارگر تأسیس و به صورت کاملاً رایگان در اختیار سرمایه داران داخلی و خارجی قرار گرفت. اضافه ارزش های نفتی نیز بر همین بستر سرازیر گردید، به اینها هم اکتفا نکردند. دولت رفسنجانی دوره کاملاً تازه ای را به لحاظ دریافت وامهای خارجی در تاریخ نظام بردگی مزدی ایران باز گشود. فقط یک قلم ۴۰ میلیارد دلار از دولت آلمان وام دریافت کرد. همزمان به کلیه وزارت خانه ها، بانک ها، مؤسسات عظیم اقتصادی دولتی دستور داد که هر کدام «آتش به اختیار» تا هر کجا که امکان دارند، قراردادهای متنوع وصول وام با مراکز مالی بین المللی، شرکت های خارجی یا دولت ها منعقد سازند. لیست دقیق این وام ها، هیچ گاه توسط هیچ نهادی منتشر نشد اما یک چیز همه جا جلوی چشم همگان بود. چندین ده میلیارد سرمایه خارجی در شکل وام وارد بازار داخلی شد. کل این سرمایه ها در حوزه ایجاد زیرساخت های مورد نیاز طبقه سرمایه دار و با هدف دستیابی آنها به نرخ اضافه ارزش های افسانه ای پیش ریز گردید و حال طبقه کارگر ایران بود که باید با تحمل نرخ استثمارهای موحش مرگ آور و سلاخی شدن های فاجعه بار پی در پی خورد و خوراک، دارو و درمان خود، این سرمایه ها را بازتولید و سودهای کهکشانی آنها را تقدیم دولت ها و مؤسسات مالی جهانی یا کلاً طبقه سرمایه دار بین المللی بنماید. مجموعه این طرح ها و اقدامات سرمایه داری ایران را به لحاظ نرخ استثمار نیروی

کار وارد دوره جدیدی ساخت. در رژیم شاه حتی در شکوفاترین و پررونق ترین دوره ها ما با نرخ استثماریهای 300 و 400 درصدی مواجه بودیم. این نرخ در دوران سازندگی فاشیستی و میداناری تیم رفسنجانی مرز 1100 و 1200 درصد را پشت سر نهاد. از یاد نبریم که داده‌های مورد استناد ما صرفاً حوزه های صنعت، معدن، کشاورزی و کلاً تولید را مطرح نظر دارد. سونامی های حیرت انگیز اضافه ارزش‌هایی که از ورای داد و ستدهای چند یا چندین تانیه ای میان «سرمایه های مجازی» مزرعه انباشت این یا آن سرمایه دار، این یا آن نهاد عظیم الجثه نظام بردگی مزدی یا این و آن مافیای غول پیکر و صاحب قدرت سرمایه داری را سیرآب کرده اند طبیعتاً در شمول هیچ محاسبه یا درسیطره هیچ حساب و کتاب آماری قرار نمی گیرند. سرشکن سازی سیل وار اضافه ارزش‌های حاصل استثمرات مرگبار 14 میلیون کارگر همراه با کوه عظیم اضافه ارزش‌های نفتی و دهها میلیارد دلار وام های خارجی به عرصه احداث و تحکیم تأسیسات پایه‌ای برای کل طبقه سرمایه دار ایران فرصتی از همه لحاظ طلائی پدید آورد تا هزینه تولید کالاها را به پایین‌ترین سطح ممکن تنزل دهند و در عوض ارقام سود و سرمایه های خویش را هر چه غول آسوتر کنند.

در بخش کشاورزی اضافه ارزش‌های تولید شده توسط کارگران فقط در فاصله میان 1370 تا 1376 از رقم 7452 میلیارد ریال به سقف 43000 میلیارد ریال رسید. این افزایش در طول همین 6 سال، حتی با محاسبه قیمت ثابت سال اخیر، از مرز هشت هزار میلیارد ریال عبور نمود و از 34000 میلیارد به بالای 42000 میلیارد ریال صعود کرد. تغییرات بخش معادن بسیار چشمگیرتر و گویاتر بود. بر اساس مندرجات سالنامه آماری کشور و گزارش‌های مرکز آمار جمهوری اسلامی شمار کل معادن ایران تا سال 1365 خورشیدی از 718 معدن تجاوز نمی نمود که از این تعداد 436 مؤسسه تحت مالکیت سرمایه داران خصوصی و 282 بنگاه در مالکیت دولت سرمایه داری قرار داشت. در سال 1370 شمار کل معادن مورد بهره داری به 1920 افزایش یافت. این رقم 5 سال بعد یعنی سال هفتم ریاست جمهوری رفسنجانی مرز 2700 را پشت سر نهاد. نکته قابل توجه اینکه در همین سال تعداد مراکز معدنی مورد بهره داری و تحت مالکیت سرمایه داران خصوصی به حدود 4 برابر معادن دولتی رسید. گزارش ها حکایت از آن داشت که در فاصله میان 1370 تا 1375 در حالی که کثرت معادن تحت مالکیت دولت تقریباً ثابت مانده است. معادن متعلق به بخش خصوصی حدود دو برابر گردیده است. باز هم تأکید کنیم که بحث مطلقاً حول خصوصی و دولتی بودن سرمایه نیست. این امر برای طبقه کارگر بی تفاوت است. سخن بر سر فراهم شدن شرایط برای استثمرات هر چه بربرمنشانه تر نیروی کار توسط سرمایه است. شرایطی که سرمایه داران خصوصی سابق و چند برابر آن ها سرمایه داران نوظهور کثیرالعهده دولتمرد و دولت نشین را به تاراج هر چه وحشیانه تر خوان یغمای اضافه ارزش ها شیفته و شیدا می ساخت. استخوانبندی نظم سرمایه به لحاظ وفور نهادهای نظامی و پلیسی، فرهنگی، سیاسی، ایدئولوژیک، امنیتی، قضائی، یا کلاً دستگاههای سرکوب فیزیکی، فکری و برنامه‌ریزی چرخه کار و تولید سرمایه داری، مستمرا گسترش می یافت. همه کسانی که سوار ماشین دولتی سرمایه می شدند، سهم کاملاً مطلوب و رویائی در مالکیت سرمایه اجتماعی طلب می نمودند. همه آنها می خواستند صاحب سرمایه های کلان شوند و پویه استثمرات فاجعه بار و فرساینده 15 میلیون کارگر هفت تا هشتاد ساله همراه با تشدید لحظه به لحظه این استثمرات، مسلماً خواب‌های شیرین این وحوش درنده را لباس واقعیت می پوشاند.

کارگران هر روز بیشتر می فرسودند و به هلاکت می‌افتادند و در عوض طول و عرض طبقه سرمایه دار حیرت انگیز افزایش می یافت. در مورد بخش معادن قبلاً گفتیم. حجم سرمایه های پیش ریز در این قلمرو که تا سال 1365 فقط 6825 میلیون ریال بود در سال دوم ریاست جمهوری «سردار» سازندگی فاشیستی، به یک‌صد و شش میلیارد و چهارصد و چهل و دو میلیون ریال رسید.

فروپاشی «سازندگی»!! و غرش کوبنده بحران اقتصادی

هنوز ملاط و مصالح کاخ انباشت و رونق سرمایه داری با معماری «سرداران» چیره دست «سازندگی»! بر روی هم چیده نشده بود که «سیل فنا نقش امل باطل کرد» و شیرازه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی زیر فشار زلزله بحران به ورطه فرویزی افتاد. ماجرا از همه لحاظ روشن بود. زمین و زمان سرمایه داری بانگ می‌زد که بحران مجال نخواهد داد و هیچ رحمی به رؤیاهای ممنوعه رفسنجانی و بورژوازی ملتزم رکاب وی نخواهد کرد. عوامل بحران، به شرح زیر شتاب زده دق الباب می نمودند، یکی، یکی، خود را معرفی می‌کردند و اذن دخول می خواستند.

1- ترکیب ارگانیک سرمایه «یک روزه ره صد ساله می رفت» این موضوع نیازمند یک توضیح ویژه است. وقتی از متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی صحبت می‌شود، ذهن‌ها معمولاً بر روی نسبت میان بخش‌های ثابت و متغیر سرمایه صنعتی متمرکز می‌گردد. این تمرکز بدون شک درست است، اما وقتی بحث آثار و عوارض ترکیب آلی سرمایه بر روی پویه افت نرخ سود و روند وقوع بحرانها در میان است می‌تواند ما را دچار اشتباه سازد. نقطه عزیمت مارکس در آناتومی سرمایه داری، سرمایه به مفهوم عام آن و نه این یا آن شکل متعین سرمایه، مثلاً مالی، صنعتی یا تجاری است. میانگین ترکیب آلی سرمایه اجتماعی در هر جامعه یا در سطح بین‌المللی، زمانی که از تأثیرش بر زایش بحران صحبت می‌شود باید دقیقاً از همین منظر کاوش گردد. کل آن بخش سرمایه که بابت بهای نیروی کار پرداخت نمی‌شود مستقل از اینکه چه شکلی داشته و در کدام حلقه از چرخه بازتولید سراسری سرمایه داری قرار گیرد، عملاً حالت سرمایه ثابت را پیدا می‌کند. کوهساران سر به فلک کشیده سرمایه هائی که در سراسر جهان روز، تحت تملک مؤسسات غول پیکر مالی، بانکهای عظیم الجثه، بازار بورس، دولت‌ها یا بنگاههای دیگر هستند دقیقاً چنین وضعی دارند. کل این سرمایه‌ها همسان بخش ثابت سرمایه صنعتی سهم سود خود را از اضافه ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی دریافت می‌کنند بدون آنکه احیاناً نقش مستقیمی در تولید این اضافه ارزش‌ها یا سودها داشته باشند. این سخن مارکس که سرمایه ثابت هیچ ارزش جدیدی تولید نمی‌نماید فقط بخشی از ارزش خود را در قالب هزینه تولید به محصولات جدید منتقل می‌کند و سپس برداشت می‌نماید، تا جائی که به فقدان نقش در تولید ارزش‌های تازه مربوط است بر سهم عظیمی از این کوهساران غول آسای سرمایه هم قابل تعمیم می‌باشد. ولو آنکه این سرمایه‌ها در شکل خاص خود هیچ بخش ارزششان را هم به هیچ محصول جدیدی منتقل ننمایند. نکته اساسی آن است که برای ریال به ریال ارقام متشکله خود سود مطلوب را از حاصل استثمار پرولتاریای جهانی به تاراج می‌برند. نیاز به گفتن نیست که همیشه و همه جا بخشی از سرمایه‌های تحت کنترل بانکها، بازار بورس و سایر مراکز و مؤسسات مالی، به صورت وام یا صور گوناگون دیگر توسط سرمایه داران صنعتی در حوزه‌های متنوع تولید پیش ریز می‌شود اما بخش بسیار مهمی چنین نیست و این سرنوشت را پیدا نمی‌کند. نکته اساسی آنست که اضافه ارزش‌های سالانه تولید شده توسط توده‌های کارگر دنیا بر کل سرمایه بین‌المللی تقسیم می‌گردد و نرخ سودهای رایج بازارهای جهانی سرمایه داری خارج قسمت این تقسیم است. از بحث خویش در مورد دوره رفسنجانی و سرکشی بحران دور نشویم. گفتیم که سرمایه‌های زیادی سیل آسا وارد پویه انباشت شدند. صدها میلیارد تومان در قلمرو تأسیسات پایه‌ای مورد نیاز بازسازی چرخه ارزش افزائی سرمایه مانند راه، بندر، راه آهن، فرودگاه، نیروگاه، سد، حمل و نقل، شبکه‌های آب، برق یا زیرساخت‌های مشابه سرمایه گذاری شد. شمار معادن مورد بهره برداری تقریباً چهار برابر گردید و حجم سرمایه پیش ریز در آن‌ها رکورد حیرت انگیز 43 برابر را پشت سر نهاد. مشابه همین روند، با شتاب کندتر در بخش صنعت اتفاق افتاد. تعداد جواز تأسیس کارگاههای جدید صنعتی که در سال 1365 کمی بیشتر از 2300 بود در 1370 به شانزده هزار و چهارصد و بیست و پنج مورد

رسید. پیش ریز انبوه سرمایه فقط به این حوزه ها محدود نماند. تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی و گسترش سرطانی مراکز پرورش نیروی کار متخصص مورد نیاز سرمایه داران داخلی و خارجی نیز اقلام نجومی سرمایه ها را به سوی خود جذب کرد. رقم 40 میلیارد دلار وام از دولت آلمان و وام های متعدد دیگر را هم به این ارقام اضافه کنیم. کل این سرمایه ها با این ابعاد کهکشانی، عظیم ترین حجم سودها و طلائی ترین نرخ سودها را می خواستند. طبقه کارگر ایران باید با فرسودن، هلاکت و تباہ کردن هستی خود سراسر جهنم سرمایه داری را در سیلاب اضافه ارزش ها غرق می کرد تا به این نیاز پاسخ گوید و نرخ سود مطلوب سرمایه اجتماعی را تضمین نماید. چنین چیزی به هیچ وجه امکان وقوع نداشت. طبقه سرمایه دار و دولت رفسنجانی فشار استثمار میلیونها کارگر را انفجارآمیز بالا بردند، وحشیانه ترین شکل سلاخی معیشت و دارو و درمان و سرپناه را بر توده های کارگر تحمیل کردند، نرخ اضافه ارزش ها را به اوج رساندند، اما برای نرخ سود مورد احتیاج سرمایه ها کفاف نداد. نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش پیشی جست، رخدادی که تنزل فاحش نرخ سود و توفش بحران در چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی را به دنبال آورد.

2- هر چه حجم انباشت افزون تر شد، هزینه تولید بالاتر رفت. امری که قهری چرخه تولید سرمایه داری ایران است. بخش مهمی از سرمایه ثابت اعم از فیکس یا گردشی پیش ریز در پویه سامان پذیری سرمایه اجتماعی ایران به شکل کالا- سرمایه از بازار جهانی خریداری می گردد. هزینه واردات این بخش معمولاً بسیار بالا است و همین هزینه بالا تأثیر تعیین کننده ای بر روی بهای تمام شده کالاها و لاجرم قیمت تولیدی کل محصولات بر جای می گذارد. پدیده ای که روند افت نرخ سود را تشدید می کند و شرایط وقوع بحران را مهیا می سازد.

3- پیش ریز گسترده سرمایه و افزایش چشمگیر واردات کالاها، اعم از سرمایه ای یا مصرفی، نیاز سرمایه اجتماعی ایران به دلار را وسیعاً بالا برد. میزان این احتیاج و افزایش در حدی بود که داد و ستدهای نفتی به عنوان عظیم ترین حوزه صادرات و مهم ترین منبع تأمین ارز، به هیچ وجه کفاف تضمین نیازهای ارزی را نمی داد. در چنین وضعی دولت سرمایه بالا بردن بهای دلار را دستور کار خود ساخت. نرخ دولتی دلار که تا آن وقت حول محور 9 تومان سیر می کرد در طول دوره رفسنجانی از مرز 175 تومان گذشت. روند صعودی بهای دلار، به نوبه خود هزینه تولید کالاها را افزایش داد و بالعکس نرخ سودها را زیر فشار گرفت. در نظر داشته باشیم که افزایش بهای ارز، نه همیشه اما زمانی که به عنوان جبر طبیعی چرخه بازتولید و سامان پذیری سرمایه اجتماعی اتفاق می افتد، به مثابه یک مکانیسم افزایش انتقال اضافه ارزش ها از حوزه معین تولید آنها به حوزه های دیگر عمل می کند. امری که به نوبه خود صاحبان سرمایه در قلمرو نخست و در اینجا سرمایه داران ایران را باز هم آماده تشدید موحش تر استثمار توده های کارگر می کرد.

مجموع داده های بالا خیلی زود رخساره های آغاز بحران را بر کرانه برنامه ریزی ها و نسخه پیچی های «سرداران» سازندگی فاشیستی ظاهر ساخت. در سال 1374 در دومین سال دومین دوره رئیس جمهوری رفسنجانی ارزش محصول اجتماعی سالانه کار و تولید طبقه کارگر ایران یا به زبان بورژوازی «تولید ناخالص داخلی» به سقف کاملاً بی سابقه 184186 میلیارد ریال صعود نمود. این رقم 40 برابر «تولید ناخالص» سال 1355 یعنی نقطه اوج محصول اجتماعی سالانه کار و تولید طبقه کارگر ایران در رژیم جنایتکار شاه بود. از قیاس با گذشته دورتر بگذریم، رقم مذکور در دوره حاکمیت جمهوری اسلامی نیز با 23 برابر «تولید ناخالص داخلی» سال 1360، حتی با 4 برابر سال 1370 یعنی تولید دو سال قبل از آن، برابری می کرد. برای اینکه ابعاد ماجرا بهتر روش شود موضوع را به شکل دیگری بیان کنیم. بر اساس همان داده های منتشره از سوی مرکز آمار ایران، ارزش محصول اجتماعی کار و تولید طبقه کارگر در سال 1361 برابر 13297 میلیارد ریال بوده است و این رقم به قیمت ثابت همین سال در دوره دوم زمامداری رفسنجانی به

242 156 میلیارد ریال افزایش یافته است یعنی تا 12 برابر سیر صعودی پیموده است. همه این ارقام و شواهد بانگ می زنند که نرخ اضافه ارزش ها با همه رشد انفجاری خود پاسخگوی تضمین نرخ سود مورد نیاز کوه سرمایه های پیش ریز شده نیستند. بحران بیش از این، به پویه انباشت مجال پیش تازی نمی داد.

در سال 1370، در شرایطی که عقربه واردات سالانه سرمایه اجتماعی ایران از رقم 30 میلیارد دلار عبور می کرد، ناگهان تراز حساب جاری دولت اسلامی با کسری کاملاً بی سابقه یازده میلیارد و چهارصد میلیون دلاری مواجه شد. رژیم توان پرداخت ارز مورد احتیاج سرمایه داران برای واردات کالاهای سرمایه ای را از دست داد. نرخ ارز با شتاب رو به افزایش نهاد. در سال 1373 قیمت هر دلار آمریکا به 175 تومان رسید و در سال بعد از آن تا 234 تومان صعود کرد. صاحبان تراست ها و بنگاههای عظیم صنعتی از تهیه ارز به قیمت 9 تومان یا حتی کمتر باز ماندند. افزایش بهای ارز، هزینه تولید محصولات و قیمت بازار کالاها را سرطانی بالا برد. نرخ تورم حتی با محاسبات بی پایه و دروغین دولتی شاخص حیرت انگیز 50 درصد را به نمایش گذاشت، نرخ واقعی در پاره ای موارد سر از صد در صد و گاه بیشتر بیرون آورد. در 1374 بهای دلار باز هم فوران کرد و برای خیز به قله های دورتر، بر ساحل 300 تومان لنگر انداخت. «سرداران» سازندگی فاشیستی زمین و زمان جهنم سرمایه داری را آتشفشان قهر اقتصادی و پلیسی علیه کارگران کردند. فشار بر سطح معیشت کارگران انفجار آمیز شد. قیمت مایحتاج اولیه معیشتی به اوج رفت و دستمزدهای واقعی با بیشترین شتاب روند افت پیمود. کل این تهاجمات و بربریت ها باز هم علاج درد سرمایه ها نشد. کسری بودجه سالانه هر سال رکورد تازه ای شکست. پروژه های عظیم پیش ریز سرمایه یکی پس از دیگری در وسط راه از تداوم باز ماندند. جهنم سرمایه داری از تأسیسات صنعتی نیم ساخته پر گردید. بحران کل چرخه حیات سرمایه داری را در خروش موج های خود غرق کرد.

طغیان مبارزات توده های کارگر

هنوز سال دوم «سازندگی» فاشیستی به پایان نرسیده بود که تندباد اعتراضات و اعتصابات کارگری شروع به توفیدن کرد. جنبش کارگری ایران به لحاظ تدارک پیکار در شرایطی نامساعد و حتی وخیم قرار داشت. آوار فشار اقتصادی 8 سال جنگ جنایتکارانه رژیم های صدام و جمهوری اسلامی، با قدرت فرساینده زایدالوصفی بر زندگی طبقه کارگر سنگینی می کرد. سرکوب فیزیکی و فکری کارگران با همان مهابت و سهمگینی روزهای بعد از خرداد سال 60 ادامه داشت. کارخانه ها از وجود نهادهای منفور و متعفن پلیسی مانند «شوراهای اسلامی»، «انجمن های اسلامی کار»، «خانه کارگر» پر بود. فضای مؤسسات خصوصی، دولتی و همه مراکز کار سرمایه، مجال هر تنفس اعتراضی را از کارگران سلب می نمود. دولت اسلامی بورژوازی از کلیه مجاری ممکن و به کمک تمامی ساز و برگ ها و اهرم ها، توده کارگر را کنترل می کرد. کارگران مجبور به حضور در سناریوهای فریب موسوم به «انتخابات» بودند، زیرا برای خرید مواد غذایی جیره بندی شده دولتی باید شناسنامه مهور به مهر شرکت در این معرکه گیری شوم اجباری را نشان می دادند. رفتن به مسجد و تکایای محله مسکونی، اجرای «فرايض دینی»!! در مساجد مراکز کار، شرکت در مراسم گوناگون دولتی همگی نقش ابزار قهر اقتصادی سرمایه را ایفا می کردند و عدول از آنها با محرومیت از «حق» خرید این یا آن کوپن مجازات می شد. جاسوسان رژیم در سلول، سلول مراکز کار حاضر بودند و هر نجوای اعتراضی توده کارگر را گزارش می کردند. همه این بلیه ها از پیش بر سر کارگران آوار بود، اما با آغاز کار دولت رفسنجانی بسیار حادثتر و وخیم تر گردید. یک دلیل مهم این تشدید و وخامت، حضور مستقیم مالکانه سرمایه داران سپاهی، نظامی

و پلیس در غالب کارخانه ها و مراکز کار بود. تیم «سازندگی فاشیستی» امتیاز پیش ریز سرمایه، در بیش از 70 درصد عرصه های جدید یا حتی قدیم اقتصادی را به سپاه پاسداران، پلیس، حوزه های علمیه، آستان قدس یا نهادهای نظامی و امنیتی دیگر و به هر حال دستگاههای نیرومند سرکوب فیزیکی و فکری طبقه کارگر واگذار کرد. در اینجا نیز باید یک بار دیگر بر این نکته درنگ کنیم که غرض کتاب حاضر، از طرح این موضوع یا اشاره به مالکیت سپاه پاسداران بر بخش عظیمی از سرمایه اجتماعی ایران، مطلقا از سنخ آنچه توسط اپوزیسیون های هار و ارتجاعی بورژوازی جنجال می شود، نبوده و نمی باشد. معضل طبقه کارگر وجود سرمایه، وجود رابطه خرید و فروش نیروی کار، وجود رابطه کار مزدی است. اینکه مالک سرمایه کدام فرد، شرکت، مافیا، تراست، هولدینگ یا گروه وحوش می باشد، هیچ تفاوت خاصی پدید نمی آرد. درست به همین دلیل در بررسی رخدادهای اقتصادی دوره رفسنجانی از پیش کشیدن بحث واگذاری شرکت ها و پروژه ها و کلا کوه عظیم سرمایه ها به سپاه چشم پوشیدیم. اگر در اینجا به شاخص مالکیت سرمایه داران سپاهی و پلیس بر مراکز کار و تولید اشاره می کنیم، تنها دلیل آن نقشی است که این شاخص در تشدید هر چه سبعانه تر فشار استثمار توده های کارگر و حدت هر چه افزون تر سرکوب فیزیکی و فکری کارگران بازی کرده است و می کند. مالکیت سپاهیان، ارتشیان، پلیس، بسیج، حوزه های علمیه، بنیادهای مستضعفان، شهید، جانبازان، آستان قدس، دولت و نظایر اینها بر کل سرمایه اجتماعی و در هم آمیختگی هر چه حادث قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی شرائطی را حاکم می ساخت که در سطره آن مبارزه، اعتصاب و خیزش توده کارگر به دشوارترین سطح ممکن می رسید. اگر این مؤلفه ها را با آنچه پیش تر گفتیم با هم در آمیزیم، آنگاه باید قبول کنیم که عبور ارتش کارزار طبقاتی از این سدهای سنگین و سهمگین فقط حکایت یک چیز است. اینکه این پیکار در هیچ شرایطی تعطیل پذیر نیست. از جمله در دو دوره نفرت بار ریاست جمهوری رفسنجانی نیز نه فقط تعطیل نشد که روز به روز سرکش تر و طغیان آمیزتر شد. به چند مورد از این اعتصابات و خیزش ها نظر اندازیم.

اعتصاب عظیم 13000 کارگر کفش ملی

اعتصاب در ماه دی 1368، در اعتراض به سطح نازل دستمزدها و تعویق اجرای طرح موسوم به «طبقه بندی مشاغل» آغاز شد، اما رخداد دیگری نیز پروسه وقوع اعتصاب را تسریع کرد و بر شمار خواست ها، وسعت، شدت و دامنه آن افزود. در روزهای منتهی به آغاز اعتصاب، این خبر در میان توده کارگر پیچید که رفسنجانی عزم جزم نموده است تا کل 22 کارخانه بزرگ کفش ملی را مطابق معمول در ازای مبلغی اندک به فرزند یکی از سرمایه داران همپیوند خویش واگذار کند. سرمایه داری که قرار بود مالکیت این غول عظیم الجثه صنعتی را احراز کند «کابلی» نام داشت و در آلمان به سر می برد. خبر اضافه می نمود که «کابلی» انجام معامله و انعقاد قرارداد را به بیکار سازی گسترده نیروی کار و اخراج شمار کثیری از کارگران موکول نموده است. پیش شرطی که بلافاصله با استقبال دولت رفسنجانی مواجه شد و مورد قبول قرار گرفت. شنیدن این خبر موج قهر توده های کارگر را که از مدت ها پیش زیر فشار سختی معیشت و کوه نارضائی ها، آماده طغیان بود به فاز انفجار رساند. زمزمه ها بسیار شتابناک فریاد و فریادهای سریع جنبش شد.

13000 کارگر در 22 کارخانه به هم پیوسته کفش ملی، دست در دست هم، یکصدا، همرمز و همزمان چرخ کار و تولید را در سراسر این تراست غول پیکر صنعتی از چرخش باز داشتند. خیزشی که برای سرمایه داران صاحب مجتمع هیچ غیرمنتظره نبود. دو سال قبل در غرش جنگ جنایتکارانه دولت های عراق و ایران هم، کارگران مبارزه ای با همین وسعت را سازمان داده و پیش برده بودند. اعتصاب از کارخانه «آزاده» شروع گردید. مدیریت کل مجتمع از مدت ها

پیش زیر فشار اعتراض کارگران اعلام کرده بود که هر چه زودتر طرح موسوم به «طبقه بندی مشاغل» را لباس اجرا خواهد پوشاند. این وعده اما مطابق معمول توخالی باقی ماند و با گذشت ماهها، هیچ نشانی از اجرای طرح، در هیچ بخش از شرکت مشاهده نگردید. کارگران عاصی بودند و دریافت خبر فروش مجتمع و چشم انداز بیکارسازی های وسیع، نقش کبریتی را داشت که بر خرمن باروت افتد. توده کارگر شاغل در واحد «آزاده» دست به اعتصاب زد و خواست افزایش 30 درصدی دستمزدها، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل و فسخ هر نوع قرارداد فروش شرکت را یکجا با هم لیست کرد. خبر آغاز اعتصاب در همان روز بدون هیچ نیاز به پست و پیک یا خبررسان، از فضای دردها، رنجها و هستی واحد طبقاتی و اجتماعی عبور نمود و به گوش کل توده کارگر شاغل در آن مجتمع رسید. کارگران شرکت شاهد به اعتصاب پیوستند و دقایقی بعد همزنجیران آن ها در کارخانه پارس نیز دست از کار کشیدند. شعله قهر کارگران از کارخانه ای به کارخانه دیگر زبانه زد و بسیار سریع کل 22 واحد مهم صنعتی کفش ملی به ورطه تعطیل افتاد. چرخ تولید سود خوابید و همزمان چرخ تهدید، توحش، قهر و سرکوب سرمایه با بیشترین سرعت ممکن شروع به چرخیدن کرد. همه عوامل ارباب و بربریت سرمایه داری بسیج شدند. مزدوران قوه قضائیه یا جلادان محاکم شرع سرمایه، چکمه پوشان مسلح پاسدار و بسیجی، عمله و اکره دولت نشین بورژوازی در وزارت کار، و عاظ مساجد و سایر قوای کشتار در محل شرکت حاضر گردیدند. هر کدام کوشیدند تا از ظرفیت جنایت آفرینی افزونتر خود در قیاس با سایرین سخن گویند. کارگران بر دو خواست محوری خود اصرار ورزیدند و خدم و حشم سرکوبگر سرمایه خواهان بازگشت توده کارگر به کار شدند. مراجع فقه بورژوازی شروع به اجتهاد نمودند و حکم به «حرام» بودن اعتصاب دادند!! کارگران بالعکس با سر دادن شعار «اتحاد، اتحاد، کارگران اتحاد» آن را کارزار مقدس خویش علیه استثمار و سببیت سرمایه خواندند. قوای قهر بورژوازی دست به کار شبیخون و حمله به صفوف اعتصابیون شدند. توده کارگر با شعار مقاومت، مقاومت به این یورش وحشیانه دولت اسلامی سرمایه پاسخ داد و فریاد اعتراض را رساتر ساخت. جنگی از همه لحاظ نابرابر میان استثمارشوندگان و استثمارگران، میان کارگران و سرمایه داران، میان توده کارگر در یک سوی و ارتش و سپاه و بسیج و دولت و دین بورژوازی در سوی دیگر در گرفت. طرف اول با همه جسارت و شجاعت و رزمندگی ضعیف بود. به یقین می توانست نیرومندتر باشد، می توانست تمامی قدرت پیکار طبقاتی همزنجیران خویش در سراسر ایران را پشتوانه جنگ جاری خود داشته باشد اما چنین نبود، از کل این جمعیت فقط 13000 و با محاسبه نفوس خانوادگی آنها چند ده هزار به طور مستقیم در این نقطه معین جنگیدند. هیچ صدای حمایتی از کارگران هیچ کجای دیگر به گوش نرسید و هیچ کورسوی امیدی برای اعلام همبستگی طبقاتی همزنجیران از هیچ گوشه افق ساطع نگردید. دقیق تر بگوئیم، قدرت کارگران فاقد حداقل سازمان یافتگی طبقاتی آگاه سرمایه ستیز بود و لاجرم قادر به پژواک جنبشی فریاد اعتراض و طغیان کفش سازان نمی گردید.

وضع کارگران چنین بود، اما بورژوازی سازمان یافته، با ارتش سرکوب سراسری، عظیم ترین زرادخانه های تسلیحاتی، قدرت دولتی و دستگاههای اختاپوسی قهر نعره سر می داد و از آمادگی برای وسیع ترین حمام خون ها می گفت. با همه اینها، کارگران مقاومت کردند، چاره دیگری نداشتند. در صورت تسلیم شاید اینجا و در این میدان، طعمه تیغ کشتار بورژوازی نمی گشتند اما فردای آن روز، خود و فرزندان شان با گلوله قهر اقتصادی سرمایه، با رگبار گرسنگی و فقر و بی دارویی و بی دکتری سرمایه از پای در می آمدند. آنان مجبور به مقاومت بودند و چنین کردند. بورژوازی نیز بر طینت خود تنید و شروع به بربریت کرد. پاسداران دژخیم رژیم، شمار کثیری از اعتصاب کنندگان را دستگیر و راهی سیاهچالها ساختند. توده کارگر بر سرسختی و ایستادگی خود افزود و شعار «آزادی کلیه دستگیرشدگان» را به سه شعار

پیشین خود اضافه نمود. نماینده «دادستانی»!! به میان کارگران آمد و در نهایت وقاحت، شعور باختگی و بربرمنشی طبقاتی، شروع به ایراد نطق کرد. حرف اولش این بود که اگر کارگران کفش ملی به خواست های خود دست یابند، آنگاه همه کارگران راه آهن، خودروسازی ها و مراکز دیگر هم آماده طرح خواست های خویش خواهند شد!! او به گونه بسیار نفرت باری از توده کارگر می خواست که در مقابل شدت وحشیانه استثمار سرمایه و گرسنگی و فلاکت و آوارگی و مرگ ناشی از گرسنگی فرزندان خویش سکوت کنند، تا کل طبقه کارگر از سکوت آنها درس خاموشی آموزد، دست به هیچ مبارزه ای نزند. به سرمایه داران و دولت آنها اجازه دهد تا سلول، سلول هستی 80 درصد سکنه جهنم سرمایه داری را ملاط سود و سرمایه کهکشانی تر خود کنند. کارگران در حالی که از سبعیت، وقاحت و بی شرمی این دژخیم درنده و هار نماینده عدل اسلامی سرمایه انگشت وحشت به دهان می گزیدند شروع به ابراز تنفر از وی کردند. آنان تصریح نمودند که تا حصول کامل خواست های خویش به اعتصاب ادامه خواهند داد. اما دستگیری ها وسیع و باز هم وسیع تر و وحشیانه تر شد. سپاه پاسداران به کومه های مسکونی کارگران هجوم برد. کودکان خردسال را به هراس و دهشت انداخت. در مقابل چشمان اشکبار آنها پدرانشان را دستبند زده و راهی شکنجه گاه کرد. راه را بر سرویس های ایاب و ذهاب شرکت بست. کارگران را کشان کشان از اتوبوس ها پائین آوردند و به زندان افکندند. سرمایه داران، دولت سرمایه و قوای قهر آنها همه این جنایت ها را مرتکب شدند اما توده کارگر از پای ننشست. اعتصاب هفت روز تمام به طول انجامید. کارگران هر روز خشمگین تر از روز پیش بر مطالبات خود پافشاری کردند. آنها در چند مورد با نیروهای مسلح بورژوازی عملا وارد مصاف شدند. در یکی از کارخانه ها عده ای از مزدوران را به گروگان گرفتند و آزادی آنها را به آزاد شدن تمامی رفقای زندانی همزنجیر موقوف نمودند. شورای اسلامی شرکت آزاده عاجز از مهار مبارزات کارگران خود را منحل ساخت، مدیرعامل یکی از مؤسسات استعفا داد. 13000 کارگر در حال اعتصاب مصمم و استوار اطلاعیه ای صادر کردند و بسیار صریح اعلام داشتند که بدون تحقق خواست های خویش حاضر به ختم اعتصاب نیستند. آنها در این قطعنامه بر اجرای فوری چهار خواست تصریح کردند. افزایش 30 درصدی دستمزدها، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، فسخ هر نوع قرارداد فروش شرکت و آزادی بدون هیچ قید و شرط کل کارگران دستگیر شده فحوی این سه خواست بود. اعتصاب در روز هفتم با قبول شفاهی برخی مطالبات از سوی سرمایه داران و دولت سرمایه به انتها رسید و کارگران به سر کار باز گشتند.

کارخانه ایران خودرو

توسعه خودروسازی ها تا سطح یک قطب بسیار پیشرفته و عظیم در خاورمیانه یا حتی دنیا، با دهها هزار کارگر فروشنده نیروی کار شبه رایگان و تولید کننده شط متلاطم و پرخروش اضافه ارزشها از همان بدو تأسیس شرکت «ایران ناسیونال» یک رویای دلربای بورژوازی ایران و رژیم سلطنتی سرمایه داری بود. این رویا توسط خیامی ها و شرکا با جدیت دنبال شد، شورش های عظیم کارگری سالهای قبل و بعد قیام بهمن، بورژوازی را از پیگیری هدف در این عرصه همسان برخی عرصه های دیگر بازداشت. جنگ هشت ساله دولت های عراق و ایران پروسه تلاش سرمایه داران و دولت آنها برای تحقق خواب هائی طلائی را دچار توقف کرد و تراست ایران خودرو را عملا به یک بنگاه صنعتی تولید آمبولانس و یا بخش مکمل صنایع نظامی تبدیل نمود. با عروج تیم رفسنجانی به رفیع ترین قله تصمیم گیری ها، برنامه ریزی ها، بالاخص با قرار گرفتن سرمایه داری ایران در مدار سیاست گذاری های اقتصادی صندوق بین المللی پول، رویای دیرین حاکمان بورژوازی احیاء شد و ایران خودرو در کنار حوزه هایی مانند پتروشیمی، گاز، نفت، انرژی هسته

ای یا صنایع موشکی کانون داغ طرح توسعه و تعدیل اقتصادی رژیم اسلامی گردید. ارتقاء صنایع اتوموبیل سازی به یک قطب مهم تولید و صدور خودروهای ارزان به ممالک خاورمیانه، آسیای مرکزی و بخش های دیگر دنیا دستور عاجل کار معماران «سازندگی» فاشیستی شد. منوچهر غروی که پیش از آن در زمره سرمایه داران مدیر و برنامه ریز شرکت بزرگ «سایپا» بود به سمت مدیر مؤسسه ایران خودرو تعیین گردید. او روز شروع کار خویش را به روز نمایش قدرت علیه توده کارگر تبدیل کرد. نشست معارفه ای ترتیب داد که شمار نسبتاً چشمگیری از نمایندگان مجلس اسلامی سرمایه در آن حضور داشتند. جمعیت کثیری از عماله و اکره برنامه ریز و سیاستگذار شرکت سایپا را با خود به ایران خودرو آورد و اهرم های قدرت را به دست آنها سپرد. تا توانست شیادی و عوافریبی کرد، از جمله با بسیاری از کارگران دست داد و ریبوسی نمود و در شیارهای مغز آنها بذر توهم و جهل کاشت. غروی و تیم همراه از فردای آن روز به تدریج نقشه کار خویش برای آینده شرکت، تشدید بربرمنشانه استثمار کارگران، وخامت فزاینده شرایط کار، درو نمودن امکانات معیشتی توده کارگر، سرکوب سبعانه تر ناراضیها و اعتراضات، حدت روزافزون خفقان و اختناق در محیط کار را به معرض اجرا نهادند. در نخستین گام زیر نام «افزایش حقوق ها» سهم همه رؤسا، مشاوران و مستشاران سرمایه دار از اضافه ارزش های حاصل استثمار توده کارگر را انفجارآمیز بالا برد. به هر کدام آنها یک اتوموبیل صفر کیلومتر تحت عنوان فروش اقساطی با قسط های بلند مدت، سهمیه بنزین و تعمیرات مجانی تقدیم کرد و چند ماهی نگذاشته حکم معافیت سرمایه داران خریدار! از پرداخت اقساط را هم صادر نمود!! چرا او این کار را می کرد. پاسخش به توضیح و اوضاحت می ماند. غروی به سرمایه داران مدیر، برنامه ریز و رئیس شرکت خاطر نشان می نمود که باید سازمان کار، پروسه کار و چرخه تولید را به گونه ای برنامه ریزی کنند که فشار استثمار دهها هزار کارگر شرکت چندین برابر گردد. انسان که طغیان سودها نه فقط افزایش حیرت انگیز سهم سرمایه داران مؤسسه از اضافه ارزش ها را جبران کند، بلکه کوه سرمایه ایران خودرو را هم کوهساران سازد. غروی همزمان و به عنوان بخش اصلی تلاش خود، طرح های از پیش آماده متضمن خانه خرابی و تشدید هلاکت زای استثمار چند ده هزار کارگر را دستور کار سرمایه داران مدیر ساخت. اقداماتی که مقاومت و پیکار کارگران را در پی آورد. از جمله:

1. اعتصاب علیه اخراج و بیکارسازی کارگران قراردادی. مدیریت جدید شرکت در اولین یورش بربرمنشانه خود علیه توده های کارگر، حکم اخراج کارگران قراردادی را صادر کرد. اقدام جنایتکارانه ای که موج خشم و قهر هزاران کارگر شرکت را برانگیخت. کارگران به محض شنود این خبر دست از کار کشیدند. همگی همصدا و متحد بر روی اسفالت خیابان ها نشستند و فریاد اعتراض سر دادند. سپس همگام و همرزم با سر دادن شعارهای کوبنده علیه جنایت مدیریت، در فاصله میان کارخانه جنوبی و شمالی ایران خودرو شروع به راهپیمائی کردند. آنها خشمگین و خروشان محل کار غروی را در محاصره خود قرار دادند و خواستار لغو فوری تصمیم جنایتکارانه رؤسای شرکت شدند. غروی با مشاهده قهر توده وسیع کارگر به وحشت افتاد. شدت هراس و ترس وی از کارگران تا آنجا پیش رفت که سراسیمه و بدون فوت وقت دستور داد همه احکام اخراج باطل گردد. کارگران احساس پیروزی کردند و نمایش قدرت به عنوان یگانه راه تحمیل خواست ها بر بورژوازی را یک بار دیگر به تجربه ایستادند.

2. شورش گسترده زنان کارگر علیه چهار برابر شدن اجاره بهای خانه های مسکونی در پیکان شهر. در پائیز 1374 یک سال پس از جلوس غروی بر اریکه مدیریت شرکت، شهرداری «پیکانشهر» یا به بیان دقیق تر، سرمایه داران شهردار ایران خودرو، در یک شهرک وسیع محل اسکان توده کارگر، اطلاعیه ای صادر و برای کل خانواده های کارگری ارسال داشتند. اطلاعیه می گفت که اجاره بهای کومه های مسکونی کارگران یگراست 4 برابر خواهد شد!! معنای صریح و زمینی متن آن بود که بخش عظیمی از کارگران ایران خودرو در خوشبینانه ترین حالت حدود 60 یا

70 درصد دستمزد روز خود را از دست می دادند!! در نظر بیاوریم که هر کارگر، حداقل 15 درصد دستمزدش را، به عنوان اجاره بها، به مالک مستغلات یعنی ایران خودرو پرداخت می نمود. بر اساس مفاد اطلاعیه، این رقم تا 4 برابر دچار افزایش می گردید!! خبر بالارفتن اجاره ها، بسان یک زلزله نیرومند چندین ریشتری شیرازه فکر، هوش و تعادل روحی کارگران را از هم پاشاند. فردای همان روز کل زنان خانواده های کارگری آماده طغیان شدند. آن ها در شورش عظیم و شورانگیز به سوی دارالخلافه شهردار حرکت کردند. در آن جا فریاد اعتراض سر دادند و خواستار لغو بدون هیچ قید و شرط مصوبه شهرداری و در واقع شرکت ایران خودرو گردیدند.

شهردار سرمایه مطابق معمول بساط تهدید پهن کرد. همه زنان را اعضا، هوادار و دست نشانده سازمان مجاهدین خلق خواند!! کوشید تا وحشت خویش از زنان کارگر را ملاط و مصالح دهشت آفرینی سازد و بیش از پیش بر طبل تهدید کوبید. او گفت که همسران زنان را اخراج و تحویل دستگاههای سرکوب سرمایه داری خواهد داد. زنان خشمگین تر از پیش به اعتراض ادامه دادند. شهردار به امام جمعه توسل جست، اما زنان بر سینه موعظه گریهای امام جماعت دست زد کوبیدند و به او گفتند که تو نیز جنس سرمایه داران و استثمارگران هستی، شهرداری بر اجرای مصوبه پای فشرد و زنان کارگر آماده گسترش شورش و پیکار شدند. آن ها تصمیم گرفتند که یکراست، همصدا و متحد راهی اتوبان کرج شوند. اتوبان را اشغال و کل عبور و مرورها را متوقف سازند. همزمان دست به افشاگری زنند و از کارگران تمامی کارخانه ها خواستار همبستگی گردند. قوای سرکوب راه را بر زنان مبارز شهرک بست و مانع راهپیمائی آن ها به سوی ایران خودرو گردید. زنان شجاع شورشگر، راه خویش را به سوی آملی تأثر پیکان شهر کج کردند و شیشه های این مرکز سیاه فریبکاری، تحمیق و شستشوی مغزی را خرد نمودند. طولی نکشید که برای چندمین بار سر و کله شهردار پیدا شد. او باز هم شروع به تهدید و ارعاب کرد. زنان و کل خانواده های کارگری به سوی وی هجوم بردند و تا هر کجا که توان داشتند سنگ و تخم مرغ بر سر او فرو باریدند. جنگ مغلوبه شد و درست در دل همین جنگ مغلوبه بود که معاون غروی تقاضای دقیقه ای سکوت برای ابلاغ تصمیم جدید سرمایه داران نمود. او ناگهان در میان تعجب همه معترضان کارگر اعلام داشت که مصوبه شهرداری ملغی است. زنان پیروزمندانه به هم نگاه کردند. نگاهی که در برق خود نتیجه پرشکوه اعمال قدرت طبقاتی کارگران علیه سرمایه را میان آن ها رد و بدل می کرد.

ماجرای این ختم نشد. درست در همان دقایق احساس پیروزی، حادثه دیگری رخ داد که اهمیتش کمتر از پیروزی شورش ضد افزایش اجاره بهای کومه های مسکونی نبود. کارگران ایران خودرو، همسان همه همزنجیران، غرق در باتلاق توهم به رفرم پردازی های فریبکارانه سرمایه داران و دولت سرمایه داری، از سال ها قبل، برای اجرای آنچه دولت «طرح طبقه بندی مشاغل» می نامید مبارزه می کردند، آن ها سال بعد از سال روی خواست خود پای می فشردند اما قادر به تحمیل این مطالبه بسیار محقر نمی گردیدند. زنان کارگر در خیزش حماسی خویش علیه افزایش اجاره بهای مسکن به محض احساس پیروزی و مشاهده عقب نشینی صاحبان سرمایه، فرصت را مغتنم شمردند، بسیار سریع با هم گفتگو کردند. تصمیم گرفتند که پیروزی حاضر را سکوی خیزش برای طرح خواسته های دیگر سازند. آن ها همین کار را انجام دادند و بلادرنگ همان خواست دیرینه « اجرای طرح طبقه بندی مشاغل» کارگران را موضوع تداوم شورش خود ساختند. خلاقیت و ابتکار طبقاتی بسیار ارزنده و آموزنده ای که در جای خود شایسته بیشترین تقدیرها بود. زنان شورش اعلام کردند که مبارزه را تا تحقق این خواست ادامه می دهند. عمه و اکره سرمایه باز هم به جزع و فزع افتادند، در مقابل قدرت پیکار زنان کارگر احساس عجز کردند و برای پایان دادن به شورش آنان شروع به دادن وعده و وعید نمودند. وعده ای که سرانجام در ماههای بعد محقق شد و کل چند ده هزار کارگر ایران خودرو تحقق آن را مدیون مبارزه شجاعانه و نمایش قدرت زنان کارگر می دیدند.

سه هفته اعتصاب در 180 کوره پزخانه شهر همدان

مبارزات توده کارگر شاغل در کوره پزخانه ها، در تاریخ جنبش کارگری ایران، چند ویژگی را با خود همراه داشته است. کوره پزخانه ها جدا از هم هستند و در پاره ای موارد حتی در مناطق دور از هم، در نواحی مختلف یک شهر قرار دارند. معمولاً متعلق به سرمایه داران مختلف می باشند. کارگران آنها علی العموم ساده اند و در قیاس با همزنجیران خویش در مراکز بزرگ صنعتی تحصیلات نازل تر و تخصص کمتری دارند. فشار کارشان سهمگین تر، شدت استثمار آنها افزون تر و شرایط کارشان به گونه چشمگیری شاق تر است. کارگران کوره پزخانه ها به تحتانی ترین، فقیرترین و محروم ترین لایه طبقه کارگر تعلق دارند و به لحاظ چند و چون زندگی یا دسترسی به امکانات معیشتی و «رفاهی» و اجتماعی در زمره نفرین شده ترین بخش این طبقه اند. با همه اینها تاریخ حاکی است که این کارگران در پهنه ضدیت خودپو با سرمایه، نه فقط عقب تر از سایر همزنجیران نیستند که علی العموم قاطع تر، پرخروش تر و استوارترند. تمایل آنان به قانون سالاری یا آویختن به نظم سرمایه از سایر کارگران کمتر و خودجوشی و آمادگیشان برای اتکاء به قدرت متحد طبقاتی علیه سرمایه از دیگران بیشتر است. از همه مهم تر و بارزتر، بسیار سریع، سهل و جوشان، به هم پیوند می خورند، همصدا، همراه، همدل و همسنگر می شوند. از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب یک شهر، دست در دست هم می نهند و یک قدرت واحد می گردند. توده کارگر مورد استثمار در کوره پزخانه ها این شاخص ها را همیشه، همه جا و در همه دوره ها بر پیشانی پیکارهای خویش به منصفه ظهور رسانده اند. دلیل آن تا حد زیادی روشن و منزه از ابهام است. این کارگران اگر چه هیچ فاصله مین گذاری شده ای با سایر لایه های طبقه خود ندارند، اما کمتر از آنها اسیر کلاف «مدنیت»، «قانونیت»، «حقوق مداری» و نظم سالاری سرمایه شده اند. شمشیر قهر اقتصادی سرمایه در کوره پزخانه ها همیشه و همه جا از رو بسته است. بورژوازی در اینجا رک و عریان کل سرشت واقعی طبقاتی خود را در تیر می کند و به سینه نفرین شدگان آماج استثمارش شلیک می نماید. سرمایه داران مالک کوره ها، سرمایه بدون لاک قانون، حافظ «حق»!! و پوشش «مدنیت» می باشند. رابطه کار و سرمایه در این عرصه از خیلی جاها یا قلمروهای دیگر، بی حجاب تر، زمخت تر و سبعمانه تر است. شاخص هائی که روی واکنش کارگران به فشار استثمار و بربریت سرمایه داری تأثیر می گذارد. کمتر شنیده ایم که آجرپزان راه بست نشینی در مقابل این یا آن امامزاده سرمایه را پیش گیرند. به عریضه نگاری هم رغبتی نشان نداده اند. اگر از گذشته های خیلی دور و شرایط استثنائی چشم پوشیم بساط سندیکاسازی هم پهن نکرده اند و هیچ اتحادیه ای به اسم و رسم آنها مهور نگردیده است. بالعکس همه اش از این سخن رفته است که «دست به شورش زدند»، «کل کوره پزخانه ها با هم اعتصاب کردند»، «همه کوره پزخانه های اطراف ورامین با خواست واحد دست از کار کشیدند»، «تمامی کوره پزخانه های تبریز اعلام اعتصاب نمودند» و فراوان از این عنوان ها، که همگی حدیث اتکا کارگران این قلمرو به همسنگری، همگامی، همزیمی طبقاتی و عدم اعتماد آنها به ساز و برگ های فریب سرمایه داری می باشد. اعتصاب بیش از 10 هزار کارگر در 180 کوره پزخانه پیرامون شهر همدان در خردادماه سال 1369 نیز یکی از این خیزش ها و کارزارها بود. دلیل اعتصاب مطابق معمول تشدید روزافزون فشار استثمار کارگران، کاهش سهمگین دستمزدهای واقعی و تنزل خرد کننده و مرگبار سطح معیشت آنان بود. بهای مایحتاج اولیه زندگی با شتاب تمام سیر صعودی می پیمود، در حالی که از افزایش بهای بازتولید نیروی کار هیچ خبری در میان نبود. 10 هزار کارگر آجرپز از بام تا شام در عمق کوره ها می فرسودند و در میان شعله های آتش این مسلخ سوزان سودسازی خاکستر می گردیدند، اما خواست افزایش دستمزد آنها هر روز نکول می شد. کارگران لحظه، به

لحظه مطالبه خویش را تکرار می کردند و سرمایه داران مالک کوره ها فقط جواب رد می دادند. زمزمه اعتصاب از ژرفنای این وضعیت بالید، چاره دیگری وجود نداشت. مقاومت سبانه صاحبان سرمایه در مقابل حیاتی ترین خواستها را فقط با اعمال قدرت متحد می توان شکست و شعور مسخ سرمایه دار را تنها و تنها با ضربه تعطیل چرخه تولید سود می توان مجبور به واکنش و قبول پاسخ کرد. کارگران این را با سلول، سلول شعور طبقاتی خود می فهمیدند. بند، بند، هستی اجتماعی آنها این فهم را به ذهن و فکرشان مخابره می نمود. کار شاق دو شیفته، آتش مشتعل کوره ها، شکم گرسنه فرزندان، تن رنجور همسر، نداشتن پول دکتر و دارو و همه آنچه که «زندگی» آنها را می ساخت مزرعه رویش همین درک بود. نجوای اعتصاب و مجبور ساختن سرمایه داران به قبول افزایش مزد، به آهنگ مارش ماندنی می ماند که کل 10 هزار کارگر را یک جا پشت سر هم به صف کرد و 180 کوره آجرپزی را به خاموشی انداخت. کارگران دست از کار کشیدند و خواستار افزایش دستمزد شدند. صاحبان سرمایه شروع به تهدید نمودند. توپ و تشرها نتیجه معکوس بار آورد و آتش خشم و قهر توده کارگر را شعله ورتر ساخت. همه اعلام کردند که با اراده استوار به اعتصاب ادامه خواهند داد و از پختن آجر، فروش مصالح و تولید سود خبری نخواهد بود. مبارزه ادامه یافت و هر روز از روز پیش طوفانی تر شد. هیچ آجری تولید نگردید. هیچ کامیونی قادر به بارگیری و حمل مصالح برای شرکت های ساختمانی سرمایه داران مشتری نگردید. تعطیل کوره های آجرپزی، چرخه کار سرمایه داران بساز و بفروش یا مقاطعه کار ساختمان را نیز تهدید به اختلال و رکود نمود. صاحبان کوره ها به جزع و فزع افتادند. آنها مطابق معمول از سپاه و پلیس و ارتش و دولت خود خواستار چاره گری و ختم ماجرا شدند. در روز هفتم اعتصاب قوای قهر سرمایه وارد میدان گردید. سپاه پاسداران با شبیخون های گسترده و یورش شبانه به کومه های مسکونی کارگران شروع به دستگیری فعالان اعتصاب کرد. در طول مدتی کوتاه 400 کارگر آجرپز را دستگیر و روانه شکنجه گاه ساختند. کارگران به اعتصاب ادامه دادند و خواست آزادی همزنجیران را بر مطالبه افزایشمزدها افزودند. سرمایه داران و قوای قهر دولتی آن ها با سببیت تمام در مقابل خواست های کارگران ایستادند. اعتصاب به درازا کشید و صاحبان سرمایه حاضر به قبول هیچ مطالبه ای نگردیدند. اسارت 400 کارگر و اصرار سبانه دولت بورژوازی بر شکنجه و آزار مستمر آنها در سیاهچالها و شکنجه گاهها، سلاح قدرت سرمایه در مقابل اعتصاب شد. 10 هزار کارگر آجرپز سرشار از عواطف پاک و زلال انسانی، پای بند ارزش های متعالی اخلاق کارگری و انسانی، چشم در چشم کودکان و زنان 400 همزنجیر زندانی، به وضعیت معاش، نیاز و سرنوشت زندگی این نفرین شدگان اندیشیدند و این در حالی بود که رژیم درنده اسلامی سرمایه، گرسنگی و آوارگی و فلاکت و اسارت و شکنجه و تهدید به مرگ زندانیان و کودکان آنها را ساز و برگ قدرت خود علیه پیکار توده های کارگر می کرد. جنگ سرمایه علیه کارگر در عین حال جنگ بربریت و سببیت علیه انسانیت و احساس و عواطف پاک انسانی نیز هست. با همه اینها اعتصاب به درازا کشید. کارگران به مقاومت ادامه دادند و هر روز آماج یورش ها و شبیخون های تازه ارتجاع هار بورژوازی اسلامی شدند. رژیم عزم جزم داشت که در برابر آجرپزان تسلیم نشود زیرا این تسلیم را سرآغازی برای تشویق کارگران سایر حوزه ها به کارزار و شروع فصل نوینی از میدان داری توده های وسیع کارگر می دید. سرمایه داران و قوای قهر آنها بر همین اساس، لحظه به لحظه حلقه فشار را تنگ تر کردند، در حالی که آجرپزان به شدت تنها بودند. کارگران کارخانه ها و مراکز دیگر کار، آنها را تنها گذاشتند، به حمایت از آنان برخاستند، دست همبستگی به سوی آنها دراز نکردند. در چنین وضعی امید به پیروزی رنگ باخت و توده کارگر آجرپز پس از هفده روز تعطیل چرخه تولید، چاره کار را در عقب نشینی دید. کارگران اعلام داشتند که در صورت آزادی کل رفقای همزنجیر به سر کار باز می گردند و دولت سرمایه به قبول این خواست رضایت داد.

اعتصاب دو هزار کارگر شهرداری تهران

در آن روزها هنوز، تعویق چند ماهه و گاه یک ساله یا چند ساله پرداخت مزدها، امر روتین، روزمره و سراسری چرخه کار و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران نشده بود. اما سرمایه داران همه جا و در همه شهرها آماده دستیازی به این جنایت می گردیدند و برای رایج نمودن آن از هم پیشی می گرفتند. شهرداری تهران در زمرة پیشتازان بود و بخش موتوری آن واقع در خیابان «فدائیان اسلام» در پایان ماه اردی بهشت سال 1369 از پرداخت به موقع دستمزد کارگران سر باز زد. 2000 کارگر موتورکار در اعتراض به این جنایت دولت بورژوازی و سرمایه داران «شورای شهر» نشین، دست به اعتراض زدند. آنان اعلام کردند که در صورت امتناع حاکمان سرمایه دار شهر، چرخه کار را متوقف خواهند ساخت. گفتگوها ادامه یافت و پرداخت دستمزدها همچنان معوق ماند. کارگران تهدید خویش را عملی کردند و اعتصاب را آغاز نمودند. آن‌ها خواست های محقق نشده دیگر را هم بر مطالبه روز خویش افزودند و لیست مطالبات را به این شرح، در اختیار دولت سرمایه گذاشتند.

1- پرداخت فوری و بدون هیچ قید و شرط دستمزد ماه اردی بهشت

2. افزایش بیست درصدی دستمزد کلیه کارگران

3. اجرای طرح طبقه بندی مشاغل و پرداخت همه مابه التفاوت معوقه ناشی از تعویق اجرای طرح

4. اخراج مدیرعامل متخلف شهرداری

5. پرداخت بخشی از دستمزدها که بورژوازی از سر فریبکاری بر آن نام «مزایا» و «عیدی» نهاده است!! و ماهها آن را نپرداخته است.

کارگران متعاقب تسلیم لیست خواست ها، به دفتر رفسنجانی هجوم بردند و خواستار پاسخ فوری گردیدند. اعتصاب دو روز به طول انجامید. سرمایه داران نهاد ریاست جمهوری، قوای سرکوب بورژوازی و مدیران سرمایه دار شهرداری، همگی شروع به تهدید کردند و بر طبل ارباب کوبیدند. کارگران مقاومت نمودند و از بازگشت به کار خودداری کردند. در پایان روز دوم اعتصاب، شهردار تهران در محل اجتماع کارگران حاضر گردید. او با مشاهده خشم و قهر خروشان دو هزار کارگر در حال اعتصاب، چاره کار را در عقب نشینی دید. به عزل فوری مدیرعامل شهرداری رضایت داد. حاضر به پرداخت یک ماه دستمزد معوقه کارگران شد و در باره سایر خواست ها به دادن وعده و وعید اکتفاء نمود.

اعتصاب کارگران پالایشگاه نفت اصفهان

با ختم جنگ رژیم های ایران و عراق، دولت رفسنجانی تلاش بسیار گسترده ای را برای بازسازی مراکز تولید، پالایش و صدور نفت آغاز نمود. همان گونه که پیش تر گفتیم، شیرازه کار در این بازسازی ها، مطابق الگوها، نسخه پیچی ها و توصیه پردازی های صندوق بین المللی پول، بر انفجاری ساختن هر چه هلاکتبارتر فشار کار، کاهش هر چه بیشتر شمار کارگران و تلبار نمودن کل کار کارگران اخراجی بر دوش همزنجیران شاغل آنها استوار بود. پالایشگاه نفت اصفهان در راستای اجرای همین مصوبات و دستورات بخشنامه ای صادر کرد. بخشنامه می گفت که اضافه کاری باید اجباری شود، هر کارگر پالایشگاه باید حداقل 4 ساعت در روز اضافه کاری نماید و دستمزد این ساعات هم مثل هر ساعت دیگر روزانه کار بدون هیچ ریال اضافی محاسبه و پرداخت شود!! محتوای این تصمیم بشرسنتیزانه، خشم همه کارگران را برافروخت. 2000 کارگر پالایشگاه اصفهان در یکی از روزهای اردی بهشت ماه سال 69 اعلام اعتصاب

کردند. دولت بورژوازی در آن روزهای خاص، با توجه به اهمیت کار پالایشگاهها، دچار وحشت شد. در زمانی کوتاه پس از شروع اعتصاب، نمایندگان استاندار همراه با چند مقام دولتی، پلیس و اداره اطلاعات در پالایشگاه حاضر گردیدند. همه اینها شروع به تهدید کردند. در همان حال بساط عوامفریبی پهن نمودند و از آمادگی خود برای شنیدن صدای اعتراضات و نارضائی‌ها گفتند!! رادیو و تلویزیون با فریبکاری تمام صحنه‌ای را نمایش داد که در آن گویا عده‌ای کارگر پرسش‌های خویش پیرامون وضعیت کار، اشتغال و مشکلات محیط کار را مطرح می‌نمودند و وزیر کار دولت سرمایه به آن‌ها پاسخ می‌داد!! سناریوی سیاهی که هیچ نشانی از واقعیت‌های جدال جاری میان کارگران و صاحبان سرمایه نداشت و فقط دنیای شعبده‌بازی‌های کثیف سرمایه‌داران دولت نشین برای جعل کامل حقایق، بازگونه کردن واقعیت اعتراض کارگران و به ویژه پرده‌اندازی بر خواست‌های روز آنان را به نمایش می‌نهاد. رژیم تمامی این نیرنگ‌بازی‌ها و تحمیق‌ها را انجام داد و در متن این شعبده‌بازی‌ها از کارگران خواست تا به سر کار باز گردند. همزمان قوای قهر بورژوازی به صفوف توده کارگر یورش برد، بیش از سی کارگر در حال اعتصاب را دستگیر و راهی سیاهچال ساخت. پاسخ دو هزار کارگر اعتصابی به تقلاي حاکمان سرمایه یک چیز بود. اینکه در وهله نخست خواستار لغو اضافه‌کاری هستند و در غیر این صورت باید برای هر ساعت اضافه‌کاری، دستمزدی دو برابر دستمزد معمول پرداخت شود. اعتصاب دو هفته تمام به درازا کشید. کارگران خواست آزادی بدون هیچ قید و شرط همزنجیران را هم بر مطالبه قبلی خود اضافه نمودند. رژیم سرانجام شروع به عقب‌نشینی کرد. وعده افزایش دستمزدها را داد و کارگران زندانی را آزاد نمود. پس از این‌ها بود که اعتصاب‌کنندگان به سر کار باز گشتند.

اعتصاب کارگران سازمان آب و فاضلاب تهران

جدال کارگران با سرمایه‌داران دولتی مدیر، برنامه‌ریز و کارفرمای بنگاه، از اوایل شهریورماه 69 آغاز شد. کارگران خواستار افزایش مزد بودند. آن‌ها بر خواست خویش پای می‌فشردند و سرمایه‌داران حاضر به قبول هیچ ریال افزایش نمی‌گردیدند. کشمکش‌ها بی‌نتیجه ماند. توده کارگر تصمیم به تعطیل کار و توقف چرخه تولید گرفت. اعتصاب با شروع پیکت در مقابل دفتر مرکزی سازمان آب آغاز شد. روز هفتم شهریور هیچ کارگری در محل کار حاضر نشد و شبکه آبرسانی تهران دچار اختلال جدی گردید. در آن ایام فشار اختناق و سانسور بیداد می‌کرد. رژیم از راه یافتن اخبار مبارزات کارگران به مطبوعات شدیداً جلوگیری می‌نمود و خبرنگارانی که احیاناً به اخطارها و تهدیدات روزمره وزارت اطلاعات یا نهادهای دیگر سرکوب و قلعی نمی‌نهادند، آماج بدترین مجازات‌ها قرار می‌گرفتند. با همه این‌ها اعتصاب کارگران آب و فاضلاب تهران در زمره معدود حوادثی بود که به روزنامه‌ها راه پیدا کرد و نشریه موسوم به «ابرار» در چهارچوب مناقشات و تسویه حساب‌های رو به اوج میان بخش‌های مختلف بورژوازی و درون ساختار قدرت سیاسی سرمایه، خبر وقوع آن را درج نمود.

اعتصاب در شرایطی رخ می‌داد که رفسنجانی جلد، چند روز پیش از آن، از تریبون نماز جمعه تهران در منتهای وقاحت و بیش‌رمی پیرامون معجزات دولت خود در افزایش به موقع دستمزدها داد سخن داده بود!! او در آن روز با احساس وحشت از گسترش روزافزون خشم و قهر کارگران زیر فشار گرانی مدام و لحظه به لحظه مایحتاج اولیه معیشتی، جنجال کرده بود که دولتش به محض مشاهده بالا رفتن قیمت‌ها دست به کار افزایش مزدها گردیده است و در مقابل هر ریال گرانی افزون‌تر کالاها چند ریال بر دستمزدها افزوده است!!! کارگران آب و فاضلاب این فریبکاری بسیار شرم‌آور رفسنجانی را بر زبان می‌آوردند و در روز اعتصاب به صورت ریشخند با خبرنگار روزنامه ابرار در میان

می‌نهادند. در همان روز قوای سرکوب و نهادهای امنیتی رژیم برای پایان دادن به اعتراض توده کارگر وارد میدان شدند. کارگران مقاومت کردند. شبکه آبرسانی پایتخت، ساعت به ساعت مختل تر شد و دولت رفسنجانی در هراس از اعتراض گسترده اهالی شهر کوشید تا با وعده و وعید کارگران را به سر کار باز گرداند.

اعتصاب کارگران نساجی های شمال

پیشتر شروع اعتصاب، کارگران نساجی به شهر بودند. 4000 کارگر این کارخانه در اوایل اسفند ماه 1372 در اعتراض به سطح بسیار نازل دستمزدها و فشار مشکلات معیشتی دست از کار کشیدند. کارگران همزمان شروع به افشاء دزدی ها، و پرده برداری از چپاول ها و غارتگری های چندین ساله سرمایه داران دولتی مدیر، رئیس و گرداننده شرکت کردند. از روابط مافیائی و بده و بستان های میلیاردی میان بالانشینان دولت سرمایه با سرمایه داران «تیولدار» خیلی متدین و متقی و متعهد کارخانه سخن راندند. 4000 کارگر عاصی، گرسنه و معترض با خواباندن چرخ تولید عصیان خویش علیه همه این مفاسد و دزدی ها را فریاد زدند و بر رابطه تنگاتنگ میان سودجویی های نجومی و غارتگری های کهکشانی دولت نشینان اسلام مدار سرمایه دار، با فقر و فلاکت و گرسنگی خود انگشت تأکید گذاشتند. آنها خواست افزایش دستمزد را با خواست تعیین تکلیف ارقام نجومی محصول کار چپاول شده خود توسط سرمایه داران خصوصی و دولتی شرکت به هم پیوند زدند و اعلام داشتند که تا تحقق کامل این خواسته ها به مبارزه ادامه خواهند داد. خروش خشم کارگران با مقاومت سبعانه مدیرعامل، رئیس و عوامل دولتی کارخانه مواجه شد. آنها سراسیمه و نگران، ماجرای طغیان توده کارگر و تمرکز اعتراض آنها بر ارقام عظیم دزدی ها را به تیم رفسنجانی و صدرنشینان ماشین دولتی سرمایه اطلاع دادند. همزمان با استمداد از پلیس و سپاه و قوای سرکوب شروع به تهدید توده کارگر نمودند. سهم محافل، مافیایها، باندهای حکومتی و سرمایه داران حاضر در کارخانه چنان مهم و عظیم بود که دولت رفسنجانی بسیار سریع به دست و پا افتاد. چند روز از شروع اعتصاب نگذشته بود که رفسنجانی معاون خویش را همراه با 5 وزیر کابینه، راهی شمال ساخت تا هر چه سریع تر دست به کار ختم اعتصاب شوند.

کارگران نساجی به شهر نه تنها تسلیم نشدند که دامنه پیکار خود را به گونه ای چشمگیر وسعت بخشیدند. آن ها بر پایه سنت پیشینه دار همزنجیران خویش در صنایع نساجی شمال، اصفهان یا جاهای دیگر راه افتادند و از کارگران سایر کارخانه ها و مراکز کار طلب پشتیبانی کردند. فریاد حمایت خواهی، اتحاد و همبستگی طلبی نساجان با پاسخ بسیار گرم طبقاتی شمار قابل توجهی از کارگران شهرهای شمال استقبال شد. کارگران صنایع چوب، کاغذسازی، نیرو و شیلات همبستگی خویش را با اعتصاب کنندگان ابراز داشتند. کارگران این واحدها با صدای رسا اعلام نمودند که در کنار همزنجیران خود خواهند ایستاد و به حمایت از مبارزه جاری آنها چرخ کار و تولید را متوقف خواهند ساخت. طولانی شدن اعتصاب، پافشاری قهرمانانه و سرسخت کارگران بر تحقق خواست های خویش، ابتکار کاملاً خلاق طبقاتی و سرمایه ستیز آنها برای جلب همبستگی کارگران کارخانه ها و حوزه های دیگر، وسعت دامنه افشاگری ها و کارهای آگاهگرانه آنان، پاسخ پرشور، هیجان آمیز و پرافتخار توده همزنجیر به حمایت خواهی بافکاران، همه و همه سبب شد که حتی در فضای وحشت زا و آکنده از خفقان و ترور و کشتار دوره «سازندگی»!! فاشیستی یکی از روزنامه ها حاضر به درج اخبار اعتصاب شود. روزنامه «سلام» به رغم ماهیت منحط ضد کارگری اش، در چهارجوب مناقشات جاری درون بورژوازی و جدال فیما بین مافیای شریک و رقیب در ساختار ماشین دولتی، در یکی از شماره های ماه اسفند خود به صورت محدود خبر اعتصاب را درج کرد.

اعتصاب شورش مانند کارگران مبلیران

سرمایه داران از پرداخت مزدها امتناع می کردند. بورژوازی هنوز تحمیل گسترده بیگاری یا کار بدون هیچ مزد بر طبقه کارگر زیر نام «دیرپرداخت دستمزدها» را ساز و کار سراسری و همه جا رایج خویش برای تضمین حتی المقدور بقای سرمایه داری نساخته بود. در عرصه ای وسیع این راهکار را می آزمود و با شتاب فزاینده آن را جزء اندامور پویه ارزش افزائی سرمایه می کرد. کارگران «مبلیران» در زمره سوژه های این آزمون برای مالکان شرکت بودند. 18 ماه می گذشت که آنها کار می کردند، اما دستمزد نمی گرفتند. معضل آنان در تعویق طولانی مدت پرداخت مزدها هم خلاصه نمی شد. شمار کثیری از کارگران زیر تیغ «تعديل نیروی کار» و شلاق مرگبار اخراج قرار داشتند. صاحبان سرمایه می خواستند آنها را بازنشسته زودتر از موعد کنند و با کمترین هزینه ممکن غرامت ایام بازنشستگی آنان را سود نجومی تر سرمایه های خود سازند. کل این جنایت ها و بربریت ها زندگی توده کارگر را در کلاف خود می پیچید و ابعاد فقر و فلاکت، گرسنگی، بی غذایی، بی داروئی و آوارگیشان را غیرقابل تحمل تر می کرد. کارگران در تمامی ماههای اواسط سال های دهه هفتاد علیه این سبوعیت ها مبارزه کردند. اعتصاب پشت سر اعتصاب راه انداختند. چرخ تولید را برای روزهای متوالی متوقف نمودند، اما هیچ خبری از پرداخت مزدها نشد. سرمایه داران و دولت آنها از همه ارگان های سرکوب فکری، سازمان های سیاه جاسوسی و امنیتی و نهادهای سندیکالیستی دست ساخت خود بهره جستند. چند بار «حسین کمالی» مزدور، نماینده روز مجلس اسلامی و عضو «خانه کارگر» رژیم را همراه سپاه، بسیج یا سایر نیروهای سرکوب مأمور عوامفریبی و شیادی میان کارگران نمود.

سرمایه داران قدرت داشتند و با شروع هر اعتصاب، لشکر عظیم عمه و اگره سرکوب را برای انجام رسالت و خفه کردن صدای اعتراض توده کارگر احضار و به صف می نمودند. از همان آغاز کارگران کوشیدند تا اعتصاب را از چهاردیواری کارخانه خارج سازند. به تعطیل چرخ تولید بسنده ننمایند، مبارزه خود را مبارزه شمار هر چه کثیرتر آحاد طبقه خویش کنند. برای این کار بارها خروشان، خشمگین و سیل آسا سرازیر جاده مخصوص کرج شدند. جاده را مسدود ساختند. جرقه ای از قدرت افروختند. راه را بر حمل و نقل کل محموله های صنعتی و تجاری شرکت های عظیم الجثه مستقر در دو سوی جاده مخصوص بستند. کارگران بارها دست به این کار زدند و هر بار با شیبخون رعب انگیز قوای قهر سرمایه مواجه شدند. توده کارگر با عزم استوار مقاومت کرد. چندین بار صحنه تقابل کارگران با قوای قهر به یک میدان جنگ راستین تبدیل شد. کارگران سلول، سلول هستی خود را آتشبار قهر رادیکال طبقاتی نمودند و به صف سرکوبگران یورش بردند. تصویر یک کارگر رزمنده خشمگین بعدها زینت بخش روزنامه های اپوزیسیون چپ ایران در داخل و خارج کشور شد. تصویری که حدیث گویای قهر خودپوی طبقاتی کارگران علیه اساس استثمار، انسان ستیزی و سبوعیت سرمایه داری است.

اعتصاب کارگران کارخانه بنز خاور

افزایش دستمزد، بهبود شرایط کار و ایمنی محیط اشتغال، رایگان شدن هزینه ناهار، پرداخت بخشی از بهای نیروی کار که بورژوازی آن را «پاداش سالانه»!! می نامد لیست خواسته های کارگران را تعیین می کرد. آنان در روز 31 تیرماه سال 1374 با طرح این مطالبات چرخ تولید و کار را متوقف ساختند. سرمایه داران بنز خاور مطابق معمول شروع به تهدید توأم با وعده و وعیدهای پوشالی نمودند. ساز و برگ هائی که پیش کشیدن آنها برای توده کارگر سخت چندان زار

و تهوع آور بود. کارگران قاطع و استوار به صاحبان سرمایه تفهیم نمودند که هر گونه بحث در باره پایان اعتصاب منوط به تحقق تام و تمام خواسته ها است. مالکان دولتی شرکت به روال متعارف کارشان، از قوای قهر دولتی سرمایه کمک خواستند. دقایقی بعدتر کارخانه از چهار طرف توسط اشرار سپاهی و پلیس محاصره شد، همزمان ایادی دو وزارتخانه اطلاعات و کشور در درون شرکت شروع به توطئه، فریبکاری و تشدید فضای رعب و دهشت کردند. سرکوبگران بیشتر و بیشتر شدند و تمامی درهای ورودی و خروجی شرکت را به زیر کنترل خود در آوردند. اعتصاب چهار روز به درازا انجامید. کارگران اعتصاب را با سنگرگیری در کارخانه و امتناع از ترک محیط کار به هم آمیختند و اعلام داشتند که تا حصول خواسته‌های خود در چهاردیواری شرکت می‌مانند و به خانه باز نمی‌گردند. عوامل سرمایه به محاصره کارخانه ادامه دادند و سرانجام با پاره ای وعده و وعیدها توده کارگر را مجبور به ختم اعتصاب کردند.

اعتصاب موفق کارگران کوره پزخانه های ارومیه

صدها کارگر شاغل در 42 کوره پزخانه اطراف ارومیه در صبح روز دوم فروردین 1373 یکصدا و متحد دست از کار کشیدند. آنها اعلام کردند که دستمزدهای روزهای روزشان کفاف هزینه خورد و خوراک، دکتر، دارو، درمان، شهریه مدارس کودکان و اجاره بهای کومه مسکونی را نمی‌دهد. جوانه اعتصاب مطابق معمول از دل فقر و فلاکت و گرسنگی همگانی توده کارگر روئید اما کارگران یکی از کوره ها بودند که ابتکار، پیشگامی و توان چاره گری خود را کبریت اشتعال خرمن خشم و قهر همزنجیران در کل 42 کوره پیرامون شهر کردند. آنها که فشار گرسنگی، بی دارونی و سایر محرومیت ها را به اندازه کافی در سلول، سلول وجودشان درد می کشیدند. همین درد را در وجود همه کارگران لمس نمودند و نجوای اعتصاب را آغاز کردند. نجوا بسیار سریع فریاد شد و با همصدائی همگان مواجه گردید. توده کارگر شاغل در این کوره آجرپزی درنگ نکردند و راه افتادند. با کارگران سایر کوره ها به گفتگو پرداختند، آنچه شنیدند فقط این بود: «جانا سخن از زبان ما می گوئی» گفتگوها از کوره ای به کوره دیگر رفت و در پروسه رفتن جنبش شد. جنبشی که صبح دوم فروردین 1373 آماده قدرت نمائی گردید. کل کارگران 42 کوره پزخانه یکجا، دست در دست هم، چرخ تولید را از کار انداختند و در مقابل سرمایه داران صف آراستند. همگی همصدا فریاد سر دادند که دستمزدها باید به ازاء هر 1000 آجر از 116 تومان به 160 تومان افزایش یابد. سرمایه داران خواستند مخالفت کنند اما عزم راسخ، اراده استوار، خشم خروشان، صلابت اتحاد و قهر جوشان خیل عظیم کارگران، شیرازه مخالفت بافیهای آنها را از هم پاشاند. برای لحظه ای به این اندیشیدند که قدرت سرکش به صف شده در مقابل آنها اهل عقب نشینی، انصراف و چانه زنی نمی باشد. صاحبان سرمایه چاره کار را در قبول خواست کارگران دیدند و توده کارگر خشنود از پیروزی اعتصاب به سر کار باز گشت.

کارخانه چوب اسالم در استان گیلان

شرکت چوب اسالم یکی از مهمترین واحدهای صنعت چوب ایران است. تولیدات این کارخانه نئوپان، تخته سه لا، چوب و محصولات مشابه می باشد. سرمایه داران صاحب بنگاه در جستجوی سودهای نجومی، تصمیم به فروش شرکت و انتقال سرمایه های خویش به عرصه ای سودآورتر گرفتند. تصمیم سبعانه ای که اخراج همه کارگران را به دنبال داشت. 500 کارگر شاغل مؤسسه که از مدت ها قبل در حال اعتراض علیه سطح نازل دستمزد بودند با شنیدن خبر فروش شرکت غرق در خشم و آماده عصیان گردیدند. کارگران اعلام اعتصاب نمودند و همزمان اعتصاب را به جاده مواصلاتی

اسالم – رشت منتقل کردند. آنها جاده میان دو شهر را مسدود ساختند و از کل عابران خواستار استمداد و حمایت شدند. خروش قهر کارگران، سرمایه داران را مجبور به عقب نشینی کرد. آن ها با مشاهده این وضعیت اعلام داشتند که قرارداد فروش را فسخ خواهند نمود. هیچ کارگری اخراج نخواهد شد و برای افزایش دستمزدها فکری خواهند کرد.

اعتصاب کارگران کارخانه «خودروسازان»

بحران سرمایه داری هر روز شدیدتر، عمیق تر و فراگیرتر می شد. سرمایه داران زیادی راه حفظ نرخ سودها و اقلام نجومی اضافه ارزش ها را در آن می دیدند که سرمایه خویش را از حوزه ای به حوزه دیگر منتقل کنند. در همان حال سرمایه داران فراوانی هم بودند که موقعیت این رقیبان ورشکسته یا در حال ورشکستگی را فرصتی طلائی برای خریدن هر چه ارزان تر کارخانه های تحت تملک آنها، ادغام سرمایه های آنان در سرمایه خود و در واقع بهره گیری از پویه متعارف پالایش سرمایه اجتماعی به نفع خود می دیدند. در این میان رژیم اسلامی بورژوازی هم وارد میدان می شد و شط پرخروش اضافه ارزش های حاصل وحشیانه ترین شکل استثمار یا قتل عام لحظه به لحظه معیشت و دارو و درمان کارگران را با «سختی» حاتم وار و افسانه ای وثیقه سودآوری نجومی سرمایه های هر دو بخش این سرمایه داران می کرد. به هر دو گروه درنده جنایتکار فرصت می داد تا اقلام بسیار عظیم سرمایه های موجود در بانکها را زیر نام وام، قرض الحسنه، کمک های دولتی یا هر چیز دیگر از مؤسسات بزرگ مالی خارج کنند، بر سرمایه خود بیفزایند و دست به انباشت های هر چه کلان تر و سودآورتر بزنند. اولی ها از این طریق کمبود سرمایه خود را جبران می کردند و دومی ها با این «انفال» و عطیه ها موفق به خرید شرکتهای ورشکسته یا در شرف ورشکستگی می گردیدند. شرکتهای خودروسازان و زامیاد از جمله بنگاههایی بودند که دقیقاً بر سر همین خوان یغمای اضافه ارزش های حاصل استثمار طبقه کارگر و گسترده توسط دولت هار اسلامی بورژوازی نشستند. سرمایه دار مالک «خودروسازان» می فروخت تا به کمک سرمایه هائی که از بانک ها خارج می کرد، دست به پیش ریز عظیم سرمایه در عرصه های پرسودتر بزند و سرمایه دار زامیاد با دریافت حصه خود!! از سرمایه های بانکی، کارخانه مذکور را به قیمتی نازل می خرید و در این در این گذر هزینه خودگستری، سرمایه گذاری و تولید خود را به گونه ای چشمگیر کاهش و لاجرم حجم و نرخ سود خود را افزایش می داد. «خودروسازان» در پروسه اجرای این طرح، در خردادماه سال 1374 به کارگران اخطار داد که اخراج خواهند شد و در صورت نیاز سرمایه داران زامیاد، شاید به آن شرکت منتقل گردند. کارگران به مقاومت برخاستند و دست به اعتصاب زدند. مالک کارخانه قوای سرکوب را دعوت به دخالت و تأمین نظم و امنیت سرمایه نمود. اشرار سپاهی و چکمه پوشان مسلح مزدور سرمایه داری بدون هیچ فوت وقت سر رسیدند، شرکت را به محاصره خود در آوردند و اعتصاب کنندگان را آماج هجوم قرار دادند. کارگران فریاد زدند که خواهان تضمین اشتغال خویش هستند و در مقابل تصمیم کارفرما خواهند ایستاد. سپاهیان پاسخ دادند که مجری فرمان سرمایه و سرمایه داران می باشند و حاضر به شنیدن حرف هیچ کارگری نیستند. گفتگوی میان عمده قهر بورژوازی و کارگران لحظه به لحظه حادث تر شد. کار به زد و خورد و کشمکش کشید. سرکوبگران حلقه محاصره را تنگ تر و تنگ تر نمودند. به صفوف کارگران هجوم بردند. به ضرب و شتم آنها پرداختند. عده ای را دستگیر کردند و از میان آنها 5 کارگر را پس از ضرب و جرح زیاد روانه شکنجه گاه ساختند. کارگران به مقاومت ادامه دادند و خواستار «آزادی» همزنجیران خویش شدند. اعتصاب شکست خورد. کارگران دستگیر شده برای مدتی به جرم ایستادگی در مقابل اراده سرمایه داران و مقاومت در مقابل تهاجم وحشیانه دستگاههای سرکوب سرمایه در سپاهچال ها ماندند و فرسودند.

جنبش کارگری در کردستان

اگر از زیج کمونیسم لغو کار مزدی و مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری پرولتاریا به کاویدن تاریخ پردازیم، بعید است میان آنچه «حزب توده» در برهه زمانی میان 1320 تا 1332 بر سر جنبش کارگری ایران آورد و آنچه جریان موسوم به «حزب کمونیست ایران» یا «حزب کمونیست کارگری» در سالهای 1362 به بعد بر روند کارزار کارگران کردستان تحمیل کرد، تفاوت چندانی دید. در مورد کارنامه سیاه و منحط حزب توده به مناسبت های مختلف و جاهای گوناگون از جمله در جلد اول همین کتاب، تا حدودی صحبت نموده ایم. شالوده راهبرد بورژوازی اردوگاهی در رابطه با جنبش کارگری ایران در فاصله زمانی یاد شده، مثل تمامی دوره های دیگر، احداث و ایجاد انواع سدها، بر سر راه هر نوع جهت گیری رادیکال ضد کار مزدی طبقه کارگر، تبدیل جنبش کارگری به اسب راهوار زبون، دلیل و بدون هیچ اراده این بخش ارتجاع بورژوازی و بالاخره معماری قدرت پیکار توده های کارگر به عنوان سکوی پرتاب حزب به مدار قدرت سیاسی سرمایه داری بود.

«حزب کمونیست ایران» و سپس «حزب کمونیست کارگری» نیز از مجرد سرنگونی طلبی کاریکاتوری میلیتانت، اما تمام عیار فرمبستی و سرمایه مدار که بگذریم، دقیقاً همین راه را در رابطه با جنبش جاری کارگران کردستان پیش گرفتند و همان سیاست ها را اعمال کردند. در این مورد پیش تر هم، چه در این کتاب و چه در جاهای دیگر، به اختصار بحث کرده ایم. اما هر بحثی مناسبت خاص خود را داشته است و در اینجا نیز موضوعیت ویژه خود را دارد. مبارزه طبقاتی قطعاً کرد، لر، فارس، ترک، عرب، عجم، آسیائی، افریقائی، اروپائی یا امریکائی و اقیانوسیه ای نمی شناسد. اما ارتجاع بورژوازی، حاکم در یک سوی و اپوزیسیون های چپ و راست این طبقه در سوی دیگر، تاریخاً با کل توان موجود، با بهره گیری از کل اهرمها و مکانیسمهای قدرت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، ایدئولوژیک یا شستشوی مغزی، از استفاده از همه چیز، به ویژه از سلاح ناسیونالیسم برای خارج ساختن توده کارگر از سنگر واقعی مبارزه طبقاتی سود جسته اند. کارگران کرد در طول دهه های شصت و هفتاد خورشیدی تا جایی که به زندگی، کار و استثمار خود رجوع می کردند و بر سرمایه ستیزی خودپوی طبقاتی خویش می تنیدند، دقیقاً به همان اعتراض، کارزار و جنگی روی می آوردند که کارگران سراسر ایران روی می نهادند. علیه استثمار سرمایه، شدت فاجعه آمیز استثمار سرمایه داری، جنایتها، سببیت ها، زن ستیزی ها، شبیخونها، آزادی کشی ها یا سایر بربریت های نظام بردگی مزدی مبارزه می کردند. مبارزه ای که می توانست و بسیار خوب هم می توانست از سطح سرمایه ستیزی اولیه خودجوش طبقاتی به سمت کمونیسم خروشان لغو کار مزدی خیز بردارد، بیابد، شکوفا شود، قدرت گردد و یک جنبش نیرومند کارگری ضد موجودیت سرمایه داری شود. به این بخش از سخنرانی یک کارگر کرد در اعتصاب کارگران شهرداری سنندج در اواخر اسفند سال 1357، یک ماه پس از قیام بهمن و در پاسخ به هشدار مزدوران مسلسل به دست جمهوری اسلامی برای ختم اعتصاب نگاه اندازیم.

«... این اقا ما را به صبر و قناعت دعوت می کند !! مائی که چند ماه است با هزاران بدبختی و قرض گرفتن از این و آن، امروزمان را به فردا می رسانیم. مائی که خون دادیم سینه سپر کردیم، قیام نمودیم تا از دست بدبختی، فقر، فلاکت نجات پیدا کنیم. چرا این موعظه ها را برای خود نمی کنید؟ شمایی که از دسترنج ما توده های کارگر آن قدر سرمایه اندوخته اید که با آن می توانید سال های سال زندگی خوش و خرم و مالا مال از سیری داشته باشید؟ می دانم که اگر ما تا چند روز دیگر به تحسن ادامه دهیم، کار نکنیم و آشغال های شما را جمع اوری نکنیم، کثافت و آشغال از سرو رویتان بالا می رود. پس آشغال غذاهای اضافی و میوه های رنگین شما را چه کسی بیرون بریزد؟ از کوچک و بزرگتان

مارا اشغالی صدا می زنی، بلکه خوب می فهمم نگرانی شما از چیست، می گوید صبر و قناعت داشته باشیم!! تا کی ما باید کار کنیم و شما در ناز و نعمت زندگی کنید؟ آیا هیچ کدام ما کارگران تا کنون توانسته ایم برای خویش، برای زن و بچه هایمان لباسی نو بخریم؟ آیا توانسته ایم میوه بخریم؟ آیا توانسته ایم به مادر یا پدر پیر و از کار افتاده خود غذای گرم و جای راحتی بدهیم؟! آیا توانسته ایم در مواقع بیماری، بدون ترس از گرسنگی و چگونگی تامین معاش، استراحت کرده باشیم؟ تا کی تحمل؟ تا کی صبر و قناعت؟ نه، دیگر قبول نخواهیم کرد، برو به کمیته ات و دولتت بگو تا حقمان را نگیریم این مبارزه ادامه دارد و کار تعطیل خواهد بود.»

(اسماعیل علی پناه، کارگر شهرداری که در فروردین 58 در ترکمن صحرا به دست عمال اسلامی سرمایه کشته شد) در سخنان این کارگر و جمعیت وسیع همزمانش، آنچه موج می زند و خشاب اعتراض را پر می سازد، نه خودمختاری یا حق تعیین سرنوشت «خلق ها» که باروت قهر ضد استثمار سرمایه داری است. کارگران سقز، سنندج، بانه، مهاباد، سردشت، مریوان، قروه و کامیاران اگر نه بیشتر، قطعاً کمتر از همزنجیران تهرانی، اصفهانی، شیرازی، آذربایجانی، مازندرانی یا بوشهری خود، از همین قهر، همین سرمایه ستیزی، همین ضدیت خودجوش طبقاتی علیه سرمایه، سرشار بودند. فشار استثمار آنها نه کمتر که کوبنده تر و مرگبارتر بود. سببیت و جنایتی که سرمایه در کلیه عرصه های زندگی اجتماعی بر آنها اعمال می نمود از مناطق دیگر دوزخ سرمایه داری افزون تر و فاحش تر بود. کارگران کرد، کل این مصیبت ها را از دست سرمایه می کشیدند و لاجرم راه زندگی و مبارزه آنها برای تقلیل بدبختی ها، برای هر اندازه رهایی از فقر، فلاکت، زن ستیزی، کودک کشی یا دیکتاتوری، فقط و فقط از مسیر کارزار رادیکال ضد سرمایه داری می گذشت. آنها نیز همسان همه کارگران دیگر ساکن جهنم بردگی مزدی، به حکم هستی اجتماعی خود، تا پیش از قیام بهمین با سرمایه و صاحبان سرمایه، مستقل از «ملیت»!! و «قومیت» سرمایه داران در جدال بودند. با وقوع قیام و تضعیف چند روزه ساختار حاکمیت اختاپوسی بورژوازی، دست به کار گسترش و اشتعال هر چه بیشتر این جدال شدند. جنبش کارگری کردستان در روند پیشبرد این کارزار اما، فقط فشار سرکوب و هولوکاست آفرینی دولت دینی بورژوازی را بر سینه خود سنگین نیافت، همزمان به شکلهای مختلف توسط اپوزیسیون های بورژوازی، از جمله احزاب پرچمدار «کمونیسم» خلقی و بورژوائی هم به گروگان گرفته شد. نیروی پیشمرگ «جنبش حق تعیین سرنوشت ملی» گردید، فعالانش به جای آنکه شعله افزور جنگ ضد سرمایه داری طبقه خود شوند عصای قدرت حزب شدند، بر چهاردیواری جنگ و ستیز ناسیونالیستی، مهر «ام القرای سوسیالیسم» زدند و شعور توده کارگر را آماج این وارونه پردازی ها کردند. جنبش کارگری کردستان در طول دهه های شصت و هفتاد به این وضع ادامه داد. با همه اینها، کارخانه ها، مراکز مختلف کار، محلات و فضای عمومی شهرها شاهد میدان داری ها، مبارزات و قدرت نمایی توده کارگر بود. مبارزات این دوره کارگران کردستان با چند مؤلفه از جنبش جاری کارگران در سایر مناطق ایران متمایز می شد. این مؤلفه ها به اختصار عبارت بودند از:

1. همبستگی و حمایت گسترده کارگران از اعتصابات و اعتراضات همدیگر

کارگران شهرهای مختلف کردستان بسیار پرشورتر و خروشان تر از همزنجیران خویش در تهران یا اصفهان و اهواز دست همبستگی و هم‌رزمی به سوی هم دراز کردند. در همان اعتصاب چند صد کارگر شهرداری سنندج که بالاتر اشاره شد، خیل کثیر کارگران شیشه بر، موزائیک ساز، سنگبر، بافنده، برقکار، تعمیر اتوموبیل، جوشکار، تراشکار، کفش، پوشاک، راهسازی و فروشگاهها با بیشترین شتاب و همه توان به حمایت از اعتصاب پرداختند. در اعتراض شرکت نمودند و قدرت جمعی خود را به نمایش نهادند. این وضع در همه این سالها به وضوح قابل مشاهده بود. ابراز هم‌رزمی و همبستگی کارگران کارگاهها و حوزه های مختلف از همدیگر ولو در سطح تظاهرات یا صدور پیام بدون شک یکی

از شاخص‌ها مهم این دوره از حیات جنبش کارگری کردستان را تعیین می‌کند. شکل دیگر این همبستگی و همصدائی در زندگی روزمره توده‌های کارگر، در کمک‌های بی‌دریغ انسانی، همیاری‌های متنوع معیشتی و تقسیم حتی الامکان نان شب آنها با همدیگر نیز درخشش داشت. این همپیوندی‌ها بدون شک جوش زلال هستی آگاه طبقاتی یا فرارسته کارزار متحد ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر نبود. روئیده‌های اخلاقی، عاطفی، انسانی و اجتماعی پویه بالندگی کمونیسم درون جوش سرمایه‌ستیز طبقه کارگر را به نمایش نمی‌نهاد، اما اتحاد، همبستگی، هم‌اوائی و فداکاری استثماری‌شدگان کارگر در مقابل شیخون‌ها و یورش‌های جنایتکارانه دولت درنده بورژوازی را تصویر می‌کرد. نوعی مراودات صادقانه و شفاف انسانی که در طول روزها و ماه‌های منتهی به قیام بهمن 57 در سراسر ایران، در زندگی توده‌های کارگر موج می‌زد و همگان را مسحور خود می‌ساخت. نفوذ نسبتاً مؤثر همیاری‌ها و همپیوندهای میراث گذشته‌های دور و نزدیک دهقانی نیز در این هم‌رزمی‌ها مسلماً نقش خاص خود را بازی می‌کرد. آنچه در این میان شایسته تأکید است اولاً وجود سرکش این همصدائی‌ها و همجوشی‌ها به عنوان یک تمایز بارز مبارزات کارگران کردستان در قیاس با سایر مناطق درون جهنم سرمایه‌داری ایران و ثانیاً قفل شدن و قفل ماندن کل این همبستگی‌ها، هم‌رزمی‌ها و همجوشی‌ها به رژیم‌ستیزی ناسیونالیستی، خلقی یا در بهترین حالت نوعی کمونیسم سرمایه‌مدار حزب سالار در این دوره است. این همبستگی‌ها می‌توانست بی‌بالد، ملاط و مصالح اخلاقی، عاطفی، انسانی یک جنبش نیرومند سرمایه‌ستیز شورائی گردد. اما در شرایطی که جنبش کارگری کردستان نقش ارتش پیشمرگ ناسیونالیسم چپ‌نمای کرد و کمونیسم بورژوائی را ایفاء می‌کرد هیچ‌شانسی برای این بالیدن به وجود نمی‌آمد.

2. رشد چشمگیر سندیکالیسم و تشکل‌سازی‌های رفرمیستی

در همان روزهایی که «حزب کمونیست»، کومله و غالب محافل چپ خارج از مدار مبارزه ضد سرمایه‌داری، کردستان را «ام‌القرای سوسیالیسم» می‌خواندند!! و جار و جنجال‌های تفتان «کمونیسم!»، کمونیسم! آنان سقف آسمان‌ها را چاک می‌زد یا زمین و زمان زندگی توده‌های کارگر سنگر جنگ‌های مشتعل سرنگونی طلبانه بود، جنبش کارگری هر لحظه ژرف‌تر و دردناک‌تر از لحظه پیش، به باتلاق رفرمیسم منحط سندیکالیستی فرو می‌رفت. کارگران همه جا، در تمامی شهرهای کردستان دست به کار «سازمانیابی» خود بودند!! در همه کارخانه‌ها، مراکز کار، محلات شهرها و نواحی روستائی از میرمیت و فوریت متشکل شدن می‌گفتند، اما همه جا و همه توده‌های کارگر یا صریح و عریان از سندیکاسازی سخن می‌راندند، یا احیاناً بر سندیکالیسم و سندیک‌آفرینی سرمایه‌سالار خویش نام شورا و جنبش شورائی حک می‌کردند!! این تقلاها و کوشش‌ها در سراسر دهه‌های شصت و هفتاد، با شور و خروش کافی جریان یافت. در طول این مدت تا چشم کار می‌کرد، سندیکا روئید و اتحادیه معماری شد. سندیکای خبازان، نساجان، آهنگران، معلمان، شیرینی‌فروش‌ها، کفاشان، شیشه‌بران، تعمیرکاران، سنگبرها، جوشکاران، تراشکاران، آلومینیوم‌کاران، فلزکاران که لیست آنها بسیار طولانی است. در نیمه دوم دهه شصت شمار قابل توجهی از فعالان این سندیکاها به دنبال تلاش‌های وسیع و ارتباط‌گیری‌های ممتد، اجتماع خویش را اتحادیه نام نهادند و از آنجا که این فعالین علی‌العموم در زمره تعمیرکاران خودرو بودند، اتحادیه جدید التأسیس را «دفتر تعمیرکاران اتوموبیل» نامگذاری کردند. تشکلی که تا سال 1368 مسیری پر از فراز و فرود را پیمود اما هر چه کرد، هر گامی که برداشت سوای دور ساختن هر چه فزاینده‌تر توده کارگر کرد از سنگر جنگ واقعی طبقاتی در یک سو و آویختن جنبش روز کارگران به احزاب بالای سر خود از سوی دیگر، هیچ دستاورد دیگری در کارنامه تلاش خود ثبت نکرد. مبارزه برای جایگزینی هیأت حل اختلاف دولتی میان سرمایه‌داران و کارگران با هیأت حل اختلاف مورد قبول اتحادیه!!، افزایش مزدها مطابق نرخ تورم سالانه!!، حق تشکیل سندیکا و اتحادیه!!، برابری زنان و مردان در قانون اساسی دولت سرمایه‌داری!! اصلاح قانون کار به نفع

کارگران!! رسمیت قانونی حق برگزاری مراسم اول ماه مه!!، تلاش برای تأسیس شرکت تعاونی مصرف در مراکز کار و شهرها، مبارزه برای تشکیل کلاس های سوادآموزی و مشارکت کارگران در این کلاس ها، اوراق کارنامه ضخیم اتحادیه کارگران صنعتکار را تشکیل می داد. قابل تعمق است که به طور مثال کارگران خود با اتکاء به قدرت حی و حاضر خود مستمرا اعتصاب می کردند اما سندیکاها و اتحادیه حاصل همپیوندی آنها، خواستار بسیار جنگاور اعطای «حق اعتصاب» از جانب دولت سرمایه داری و لاجرم منوط شدن وقوع هر اعتراض یا اعتصاب کارگری به صدور مجوز قانونی دولت سرمایه و طبقه سرمایه دار بودند!! کارگران خود سندیکا می ساختند و فعالان «کمونیست»!! آنها به جای آنکه شعله افروز راه مبارزه توده های طبقه خویش برای جانشین سازی سندیکاسازی با سازمانیابی شورائی ضد کار مزدی شوند، بر طبل انحلال هر نوع قدرت نمائی جمعی کارگران در گورستان قانون و نظم سرمایه کوبیدند!! کارگران دستمزد بیشتر می خواستند و حصول هر میزان افزایش مزدها را در گرو میدان داری و نمایش قدرت پیکار خود می دیدند. «راهبران» به شکل گیری، توسعه و تشدید این مبارزات کمک می نمودند، اما همزمان، دانسته یا ندانسته، اصل مزدگیرماندن را آمیزه این کارزارها می کردند. به جای آنکه حصول معیشت و رفاه بیشتر یا بهای افزونتر نیروی کار را به قدرت مبارزه طبقاتی کارگران گره زنند و هموارساز راه صف آرائی شورائی و سرمایه ستیز هر چه نیرومندتر توده کارگر گردند، از کارگران می خواستند تا افزایش مزدها را به نرخ تورم سالانه سرمایه داری قفل زنند!! از آنها می خواستند تا به برده مزدی ماندن خویش مهر تأیید کوبند، وفادار مانند و صدر و ذیل اعتراض را در کفایت مزد برای نازلترین بهای بازتولید نیروی کار خلاصه بنمایند!! هیچ گاه نگفتند که کارگران می توانند و باید به جای خواست مزد، به جای قبول جاودانگی بردگی مزدی و چون و چرا بر سر بهای نیروی کار، خواستار تعیین تکلیف کل حاصل کار و تولید خود توسط خویش شوند، نگفتند که اتحاد، سازمانیابی و همپیوندی آنها باید ظرف این توانائی و سلاح اعمال این توان علیه سرمایه گردد. به جای اینها شب و روز در گوش توده کارگر خواندند که باید برای بهبود معیشت خود به قانون و قرار و نظم و دولت سرمایه آویخت، بر روی قدرت پیکار ضد سرمایه داری خویش مهر مرگ و ابطال کوبید، این قدرت را در مطالبه معیشت برده وار مزدگیری و جدائی جاویدان از پروسه تعیین سرنوشت کار و تولید و زندگی خویش کفن و دفن کرد و در این برهوت ها چرخید!!.

نقش فعالان جنبش کارگری کردستان این شد زیرا آنان نه فعال جنبش ضد سرمایه داری طبقه خود بلکه گوش و چشم حزب خویش در میان کارگران بودند. توده های کارگر کرد در طول این چند سال به رغم فشار توأمان چند جنگ همزمان و دهشت زاء، جنگ رژیم های ایران و عراق، جنگ سبعانه رژیم اسلامی در کردستان، جنگ طبقاتی بورژوازی علیه جنبش کارگری، باز هم بسیار بیشتر از کارگران سایر حوزه های کشور برای سازماندهی مبارزات خود کوشید، اما این کوشش ها نه فقط هیچ کمکی به گذاشتن سنگی بر روی سنگ برای سازمانیابی شورائی ضد سرمایه داری توده وسیع کارگر نمود که در باتلاق سندیکاآفرینی و اتحادیه پردازی تباہ گردید. فعالین کارگری کرد نه فقط هیچ گامی در راستای ارتقاء سرمایه ستیزی خودجوش توده کارگر به یک جنبش آگاه، سازمان یافته، شورائی و ضد بردگی مزدی بر نداشتند که بالعکس نقش پاکاران احزاب برای تبدیل جنبش کارگری به سکوی اقتدار بورژوازی چپ نمای حزب نشین، فرصت طلب و قدرت جو را ایفاء کردند.

3. کمپین پردازی فعال برای برگزاری مراسم اول ماه مه هر سال

طبقه کارگر ایران در سال 1358، در شرایطی که رژیم اسلامی هنوز در نیمه راه استقرار و تحکیم پایه های قدرت خود بود، تعطیلی روز کارگر و برگزاری مراسم اول ماه مه را به گونه ای بر بورژوازی و فاشیسم درنده حاکم تحمیل کرد. در یازدهم اردیبهشت این سال گروهها احزاب و محافل موسوم به چپ، در شهرهای مختلف، راهپیمائی های نسبتا

بزرگی سازمان دادند و برای حضور وسیع کارگران در این مراسم برنامه ریزی کردند. ظاهر ماجرا چنین بود، اما آنچه در عمل رخ داد با آنچه در روزنامه ها و گزارشات نیروهای چپ انعکاس یافت، تفاوت فاحش داشت. در این سال هر بخش بورژوازی برای خود دفتر و دستک ویژه ای راه انداخت و هر حزب و سازمان و مافیای این طبقه کوشید تا بر رونق تعزیه گردانی خود بیافزاید و شمار هرچه کثیرتری کارگر را سینه زن صف های خود سازد. «مجاهدین خلق» بساط خاص خود را پهن کردند!! «فدائیان خلق و طیف موسوم به خط 3» پس از مذاکرات ممتد و ملامال از قیود و شروط ایدئولوژیک، جمعیت ویژه خود را به خیابان آوردند!! راستش تنها طبقه و نیروئی که در روز جهانی کارگر، در ماههای نخست بعد از وقوع قیام بهمن، هیچ مراسم، صف، ستاد یا اساسا موجودیت متمایز و مستقل خود را نداشت کارگران بودند!! از این هم رعب انگیزتر و رقت بارتر این که در تهران، در بزرگترین شهر کارگرنشین ایران، توده وسیع کارگر حاضر در صف رژیم هار فاشیستی اسلامی، حداقل چندین برابر کل کارگرانی شد که در مراسم گروهها و سازمانهای چپ راهپیمائی کردند!! گفتنی است که تظاهرات این طیف به سهم خود وسیع بود و شمار راهپیمایان در تهران تا مرز پانصد هزار نفر گزارش گردید، اما کل این جمعیت تحت نام «چپ»، اعضای سازمانها و گروههای «چپ»، هواداران چپ، در پاسخ به ندای چپ، روز جهانی کارگر را گرامی می داشتند!! در میان این 500 هزار انسان حزبی، سازمانی، گروهی، هوادار یا دارای عناوین دیگر، عده ای بالغ بر 200 نفر هم نشان و بیرق خاص کارگر بودن داشتند!! نکته مهم دیگری نیز قابل گفتن است. شعارها در «هیئت های» مختلف از تظاهرات جمهوری اسلامی و حزب توده تا مجاهدین و طیف چپ بیشترین شباهت ها را داشتند. نفرت زیاد علیه امپریالیسم، ضدیت عمیق با «وابستگی» سرمایه داری!!، ابراز هم پیمانی برای از جای کردن ریشه «اسرائیل»!! و اعلام آمادگی برای آزاد سازی سرزمین آبا و اجدادی فلسطینیان!! حماسی ترین شعارها را تشکیل می داد!!

بر روز اول ماه مه سال 58 چنین رفت و این البته اولین و آخرین روز «کارگر» بود که نیروهای چپ بدون قتل عام شدن به دست فاشیسم اسلامی بورژوازی برگزار کردند. در سالهای بعد، نقش این نیروها، تلاش برای تداوم و تکرار سناریو به همان شیوه بالا بود، اما ماشین قهر و کشتار رژیم اسلامی اجرای همین نمایش فریضه وار را هم ناممکن ساخت. ماجرا در کردستان روندی متفاوت یافت. در اینجا به ویژه از سال 1364 به بعد حتی در طوفان تهاجمات میلیتاریستی بورژوازی اسلامی، باز هم شهرهای مختلف شاهد برگزاری کمپین های نسبتا وسیع فعالین کارگری برای اجرای این مراسم گردید. هر سال جمعیت نسبتا کثیری کارگر در هر کدام از شهرها یا حتی مناطق روستائی تلاش کردند تا روز اول ماه مه را جشن بگیرند. راهپیمائی کنند، تظاهرات خیابانی برپای دارند. بر فراز کوه آبیتر آتش روز کارگر افروزند. در راه پیمانی ها و جشن های این روز سرود انترناسیونال خوانند، مطالبات حی و حاضر خویش را لیست نموده و فریاد زنند. شعار مرگ بر امپریالیسم و سرمایه داری، سرنگون باد جمهوری اسلامی و زنده باد سوسیالیسم سر دهند. در پویه برگزاری این نمایش ها، تظاهرات، راهپیمائیها و جشن ها، با یورش چکمه پوشان مسلح رژیم اسلامی رو به رو شوند، مقاومت کنند و به جنگ و گریز پردازند.

وفاداری، مبارزه و میدان داری برای زنده نگه داری اجرای پرشکوه مراسم روز کارگر قطعا یکی از شاخص های بارز جنبش کارگری کردستان در این سال ها بود و توده کارگر و فعالان کارگری برای پیشبرد این هدف فداکاری ها کردند، جان ها باختند و حماسه ها آفریدند. کل این ها واقعیت دارد و باید ثبت تاریخ گردد، اما همزمان و همآمیز با نقل این کارزارها، حماسه آفرینی ها و جانبازی ها، باید به نکته بسیار اساسی و حیاتی دیگری نیز چشم دوخت، اندیشید، واکاوی کرد و درس آموخت. کارگران و فعالان کارگری کرد این فعالیت ها را پیش بردند و به این فداکاری ها دست یازیدند اما نه در سنگر پیکار ضد سرمایه داری، نه در میدان جنگ واقعی علیه نظام بردگی مزدی، نه در شکل و حالت

حلقه ای از زنجیره بالندگی کمونیسم لغو کار مزدی، نه در هیأت سلول یا بافتی از جنبش طبقه خویش که باید هر مبارزه، خیزش، شورش، میدان داری یا ابراز وجودش از جمله برگزاری مراسم روز کارگرش، مظهر بالندگی بدیل رادیکال طبقاتی وی در مقابل نظام درنده سرمایه داری باشد. فعالان کارگری به هیچ وجه چنین نکردند و در این راستا گام بر نداشتند، کاملاً بالعکس آنها اگر نه همگی اما علی العموم، در همه این سال ها بنیاد کار خویش را بر ادای فریضه حزبی استوار ساختند. مطابق دستور بالانشینان حزبی کوشیدند تا قدرت حزب را در مقابل قدرت رژیم حاکم به نمایش بگذارند، تا بازار رژیم ستیزی فراطبقاتی و فاقد هر میزان بنمایه ضد سرمایه داری احزاب را گرم نگه دارند. آن ها هر سال آتش «روز کارگر» را در قله های کوه آبیتر افروختند اما بدون شک، این آتش را بر جان سرمایه نیانداختند، نماد جنگ طبقه خود علیه سرمایه نکردند، بالعکس آتش خویش را قدرت آتش بازی حزب ماوراء خود و ناسیونالیسم چپ نمای کرد نمودند. توده کارگر کردستان در این سال ها با شنود حرف این فعالان، با قبول رأی و توصیه آنها، با پاسخ به فراخوان این «راهبران» نه فقط هیچ سنگی بر روی سنگ برای بنای قدرت سازمان یافته شورائی ضد کار مزدی بر نداشتند که بسیار بدتر از کارگران تهران، اصفهان، تبریز، مشهد، اهواز، شیراز، عسلویه و همه مناطق دیگر ایران، به باتلاق رفرمیسم راست سندیکالیستی فرو رفتند.

جنبش کارگری، رفرمیسم راست و چپ و رویکردهای جدید

در فصل پیش گفته شد که یکی از عوارض فاجعه بار شکست طبقه کارگر ایران در جنبش سراسری منتهی به قیام بهمن سال های آخر دهه 50 خورشیدی، بالندگی بی سابقه و سرطانی توهم به نسخه پیچی ها یا راه حل پردازی های رفرمیستی این یا آن بخش ارتجاع بورژوازی در میان کارگران و در درون جنبش کارگری بود. مسائلی مانند آویختن به سناریوی فریب انتخابات، توهم به نتیجه صندوق رأی، چشم دوختن به تفاوت میان مافیاهای درون ساختار قدرت سیاسی و دخیل بستن به درندگان از وحشت درنده ترها، روز به روز بیشتر و فرساینده تر در محاسبات لایه یا لایه هایی از طبقه کارگر جای باز کرد. این روند در طول 8 سال زمامداری رفسنجانی و شرکا ادامه یافت و حتی تشدید شد. نوعی رفرمیسم منحط انحلال طلب که اساس آن را سرخوردگی، شکست زدگی، احساس زبونی، فرار از انقلاب یا حتی انقلابیگری، خط کشیدن هر چه فاجعه آمیزتر بر قدرت پیکار طبقاتی خود، دل بستن به معجزه گری نیروهای ماوراء خویش و مشابه این ها تشکیل می داد. این رفرمیسم با این درجه از انحطاط و گنبدگی افراطی طبیعتاً با سرمایه ستیزی قهری و خودپوی توده کارگر در تعارض فاحش واقع می شد و با آن گلاویز می گردید. کارگران زیر فشار گرسنگی و برای افزایش بهای نیروی کارشان دست به تعطیل چرخه کار و تولید سرمایه داری می زدند. اعتصاب می کردند، برای اعتصاب الزاماً تقدس نظم سرمایه را زیر لگد می گرفتند. بر «قانونیت» سد راه اعتصاب شلاق می کشیدند، با قوای قهر پاسدار نظم و قانونیت سرمایه وارد جنگ می شدند و در پروسه انجام و پیشبرد کل اینها رفرمیسم ماوراء ارتجاعی نسخه پیچی بورژوازی حاکم را از پهنه زندگی و میدان پیکار خود دور می نمودند.

دقیق تر بگوئیم، توسعه این شکل معین رفرمیسم، به خودی خود فاجعه هولناکی نبود، معضل واقعی در اینجا قرار نداشت، هر چند از اینجا تغذیه می گردید. قوام، گسترش و نفوذ روزافزون این نوع رفرمیسم، هموارساز راه نبش قبر و سر برآوردن سندیکالیسم مرده سوسیال دموکراتیک بود. همزمان سندیکالیسم مدفون اردوگاهی را بیدار و تا حدی رمق میدان داری می بخشید. درست در همین راستا است که ما از این زمان به بعد شاهد راه افتادن و جنب و جوش های هر چند خاموش طیف وسیع سندیکالیست ها، اعم از اردوگاهیان سابق یا اتحادیه چپان لیبرال در درون و حاشیه جنبش

کارگری هستیم. میراث داران سندیکا‌های سابق آویزان به گذشته حزب توده زمزمه عریضه نگاری برای کسب مجوز احیاء دکه های سندیکائی راه انداختند. بساط استغاثه توأم با نصیحتگری در بارگاه بورژوازی حاکم پهن کردند، به ستایش سندیکاسازی پرداختند. از مزیت های عظیم اجماع میان کارگر و سرمایه دار و رسالت معجزه گر سندیکا در تأمین این اجماع گفتند. به دولت رفسنجانی و کل حاکمان سرمایه تضمین می دادند که خیر اتحادیه اساساً برای سرمایه داران است و اگر به کارگران نفعی رسد باز هم حتماً مایه بقای عمر صاحبان سرمایه و نظام سرمایه داری خواهد شد. در همان حال به سراغ فعالان کارگری روز می رفتند و از قدرت اعجاز اتحادیه در تأمین معاش توده های کارگر و علاج دردهای بی درمان آن ها سخن می راندند!! بازماندگان منفرد یا مرتبط «توده ای» شروع به انجام این کارها کردند و به موازات آن، سندیکالیست های شرکت واحد نیز در میان خویش نوع همین نجواها را ساز نمودند.

شرایط روز اجازه بیش از اینها را به رفرمیسم اتحادیه ای ماماشات جوی سوسیال دموکرات نمی داد. وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران، نیروی بسیج، لباس شخصی ها، آتش به اختیارها و سازمانهای اختاپوسی تو در تو امنیتی، جاسوسی و کشتار جمهوری اسلامی با سرکردگان زبردست خود در دوره زمامداری رفسنجانی، کسانی مانند «روح الله حسینیان»، «علی فلاحیان»، «سعید امامی» یا خیل کثیر مشابهان، سایه هر مخالف را نه فقط در ایران، منطقه خلیج و خاورمیانه که در هر کجای این جهان به گلوله می بستند. زنجیره کشتار را در سراسر دنیا بر دست و پای مخالفان قفل می زدند. هولوکاست آفرینی دهه شصت رژیم را با قتلهای زنجیره ای و عملیات گسترده مشابه تداوم می بخشیدند. وحشت، ترور و دهشت روزهای بعد از خرداد سال شصت را با موجهای پی در پی آدم ربائیها، سر به نیست سازیها، به دره افکندها، اعدام های انبوه نهان و آشکار انسانها، وقیح ترین و بیشرمانه ترین «اعتراف» گیریها، برنامه «هویت ها» و سناریوهای ماوراء سیاه تلویزیونی و جنایات دیگر زنده نگه می داشتند. وضع چنین بود و در سیطره استیلای این وضعیت، شعاع ابراز وجود رفرمیسم ماماشات جوی اتحادیه ای هم از مرزهای متعارف عریضه نگاری، شکوائیه نویسی و «دادخواهی قانونی» برای گرفتن «حق» سندیکاسازی فراتر نمی رفت.

جنب و جوش رفرمیسم راست سندیکالیستی سوسیال دموکراتیک در این سطح توقف می کرد اما طنز ماجرا این بود که حتی همین تکاپوی زبوانه، منحط و ارتجاعی سندیکالیسم ماماشات طلب، طیف گسترده رفرمیسم میلیتانت چپ نما را هم به وجد می آورد، به سوی خود می کشید، به ابراز همدلی، همگامی، همصدائی با خود وامی داشت و حتی در خود منحل می کرد. واقعیت آنست که رویکرد اخیر چه در ایران و چه در سطح بین المللی از مدت ها پیش پروسه انقراض خود را می پیمود. این پروسه با فروپاشی اردوگاه شوروی آغاز نشده بود. پیشینه شروع به سالها قبل باز می گشت. شاید بتوان گفت که هر چه کارنامه واقعی اردوگاه و اقمارش از «اتحاد شوروی» گرفته تا ممالک اروپای شرقی و سپس دولت های چین، ویتنام و کوبا برای کارگران دنیا برملا تر و روشن تر می شد، این پروسه شتابناک تر پیش می تاخت. با تمامی این ها، سقوط اردوگاه نقش تیر خلاص را برای طیف رفرمیسم چپ بازی کرد. تا جائی که به جامعه ایران بر می گردد، شکست جنبش سراسری منتهی به قیام بهمن به اندازه کافی این رویکرد را به احتضار انداخت و فروپاشی اردوگاه فقط نقش چهارمیخ سازی تابوت را داشت. این حوادث باعث شد که رفرمیسم میلیتانت حتی از همان رادیکالیسم کاذب گذشته اش، از هیاهوی امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی، نقد لنینیستی سوسیال دموکراسی!! «سندیکالیسم گریزی» قهرطلبانه و مشابه این ها به گونه ای چشمگیر فاصله گیرد. به بیان دیگر حتی به شاخ و شانه کشیدن های توخالی با سندیکالیسم راست نیز پای بند نماند و از خیر حیثیت جوئی های دروغین این موضع پردازی ها چشم پوشد. دلیلش هم روشن بود. این هویت پردازی های کاذب مریخی دیگر به اندازه کافی بی اعتبار شده بود و در چنین شرایطی رفرمیسم چپ دو راه بیشتر در پیش پای خود نمی دید. یا باید راه ضدیت رادیکال کارگری با سرمایه داری را انتخاب می کرد و

به نقد مارکسی، ریشه جو و پراکسیس پیشینه طبقاتی و اجتماعی خود می پرداخت. در غیراین صورت باید بر ساحلی باز هم راست تر و سرمایه مدار تر لنگر می کشید و غلاف عاریتی رادیکال نمایانه و چپ مآبانه خود را دور می انداخت. در دوره زمامداری تیم رفسنجانی شاهد وقوع این جا به جایی ها و افت و خیزها بودیم. محافلی از رفرمیسم چپ که تا دیروز با موضع گیری صوری ضد سندیکالیستی برای خود جامه فریب رادیکالیسم می بافتند، اینک در اروپا، امریکا و سراسر دنیا کثیف ترین شکل توسل به منحط ترین و متحجرترین اتحادیه های ارتجاعی منحل در رفرمیسم راست سندیکالیستی را سند بقای دکه های در حال زوال گروه خود می کردند!! زبونی و ذلت آستانبوسی در مقابل سران این اتحادیه ها را بیرق افتخار می دیدند!! در این کار از هم سبقت می جستند!! و غرق شدن هر چه رقت بارتر در باتلاق آن را گواه کارگری بودن بیشتر خویش از سایرین می یافتند!! احزاب، سازمان ها، گروهها و محافل این طیف در خارج کشور، از احزاب دارای چندین پسوند «کمونیستی»!! و «کارگری»!! گرفته تا سازمانهای دارای پیشینه کارزار چریکی، تا میراث داران کنفدراسیون بازیهای سابق، تا سندیکالیستهای دارای تبار حزب توده ای، همه و همه دست در دست هم تنها کارشان این شد که در بارگاه اتحادیه های نماد تمامیت رفرمیسم، بساط نذر و نیاز و الحاح پهن کنند، به سران این اتحادیه ها دخیل بندند، از آنها خواهش کنند تا برای جمهوری اسلامی عریضه بنویسند و از درون این عریضه ها خواستار اعطای حق تشکیل سندیکا برای توده های کارگر ایران گردند!! سرنوشت احزاب، سازمان ها، گروهها و افراد طیف رفرمیسم چپ میلیتانت این شد و همین کار یگانه سند زنده بودن و ادامه حیات سیاسی آنها گردید!! خود را «کمونیست»!! «حزب کمونیست»!!، «حزب کمونیست کارگری»، منشعبین این احزاب، یا طیف سازمان ها، افراد و محافل میراث دار افتخار فدائی گری و وراثت شجره های دیگر می خواندند و آنچه انجام می دادند، علی العموم همان بود که گفتیم. اینکه با خواهش و الحاح، از سران اتحادیه های کارگری برای دولت درنده اسلامی سرمایه داری عریضه بگیرند!! «انترناسیونالیسم کمونیستی و کارگری» جماعت مذکور در همین دکانداری ها خلاصه شد!! احزاب و گروههای مذکور البته فعالیت مهم دیگری هم داشتند!! در حالی که هر روز به ورطه تشننت بیشتر می غلطیدند، همه هوش و حواس خود را صرف تعیین اصول برای سازمان دادن «اتحاد عمل» میان فرقه ها می کردند دست به «اتحاد عمل» می زدند!! تا با این اتحاد مهم و هوش ربا!! در گوشه خلوت این یا آن خیابان اروپا آکسیون های چند نفره ضد رژیم اسلامی راه اندازند. آنها از این طریق رسالت کیرای مبارزه طبقاتی را هم به جای می آوردند!! اگر از پاره ای شعارپردازی های مکتبی ماوراء زمینی احزاب و سازمان های طیف رفرمیسم چپ در این دوره، چشم پوشیم آنچه باقی می ماند یا در واقع آنچه که هستی اجتماعی روز و هویت طبقاتی واقعی آنان را توصیف می کرد، در مجموع همین نقش بازی ها بود!! همه این شواهد و حقایق یک چیز را با صدای بلند بانگ می زد. رفرمیسم چپ در جامعه ایران با وقوع قیام بهمن ورشکستگی کامل خود را به نمایش نهاد. با شروع هولوکاست اسلامی بورژوازی در دهه شصت به پایان راه خود رسید. در کردستان با توجه به شرایط ویژه منطقه و تغذیه مکفی از برآمد بسیار وسیع ناسیونالیسم کرد، برای ختم موضوعیت خود، چند روزی بیشتر زمان خرید و بالاخره در آنجا نیز پرونده خود را به طور کامل بست. از این به بعد آنچه از این رویکرد در تاریخ جامعه ما باقی ماند، بیش از هر چیز کارنامه انحلال تدریجی در دوقلوی راست خود همراه با ادامه احتضار آمیز آه و ناله های رژیم ستیزانه در سطح آکسیون بازی های نمایشی خارج کشوری بود.

رفرمیسم چپ میلیتانت در ایران بر خلاف امریکای لاتین و پاره ای مناطق دیگر در هیچ دوره ای، از حداقل مقبولیت در جنبش کارگری برخوردار نشد. هیچ بخش طبقه کارگر ایران سوی قشر نازک و گسیخته ای از درس خوانده های این طبقه هیچ گاه هیچ استقبالی از این جهتگیری ننمودند. با همه اینها از سالهای دهه شصت به بعد، حتی در همین سطح و برای همین بخش اندک نیز به یک راهبرد مرده می ماند. دیگر حتی توهم هیچ قشر از توده کارگر را به خود جلب

نمی نمود و قادر به ایجاد هیچ میزان توهم در هیچ بخش کارگران نمی گردید. در بهترین حالت نقش مشتی باورهای ایدئولوژیک خلسه آور را ایفا می کرد که عده ای از ناراضیان سیاسی مسلک گرا، منزوی، فاقد هر میزان توان اثرگذاری اجتماعی و شیفته فرقه بازی را به خود مشغول می ساخت. «فعالانش» با فرقه بازی و سکت سازی ارتزاق موقعیت می کردند و درد ورشکستگی سیاسی تاریخی خویش را مرهم می گذاشتند یا به نوعی تسلی می بخشیدند. زمین و زمان را چرخ می خوردند تا توهم این یا آن کارگر تحقیر شده دلباخته اشتها سیاسی یا بالعکس معترض و اهل مبارزه اما منجمد در وارونه بینی های چپ نما را شکار نمایند و این قبیل کارگران را ویتترین نشین دکه های فرقه ای خود سازند. ویتترین نشینانی که در درون جنبش کارگری شاخ ملخی را جا به جا نمی کردند. سوای افرادی بسیار انگشت شمار که توهم تمام عیار ناسیونالیستی و فاجعه بار لایه ای از کارگران کرد را پشتوانه اسم و رسم خود داشتند، مابقی برای توده کارگر به افرادی ناآشنا و مجهول الهویه می ماندند. بعضا کارگر بودند اما اهل زمین کارزار طبقاتی کارگران نبودند و هویت اجتماعی خود را نه با فعال مبارزه طبقاتی بودن که با ویتترین نشینی احزاب و گروهها تعریف می نمودند. مشغله و درد و رنجشان نه اثرگذاری رادیکال بر پویه پیکار جاری کارگران که صرفا انجام رسالت حزبی و کسب موقعیت محقر تشکیلاتی یا فرقه ای بود. این افراد همان گونه که تصریح شد فعال جنبش طبقه خویش نبودند اما به میزان وسع خود نقش بسیار مخربی در ایجاد موانع بر سر راه هر جنب و جوش ضد سرمایه داری توده های کارگر ایفا می کردند. هر کجا چند کارگر می خواستند برای نطفه بندی یک قدرت واقعی سرمایه ستیز کارگری سنگی بر روی سنگ بگذارند. آنها به فرمان سران حزب، سازمان و فرقه بیل و کلنگ ویرانگری بر دوش می گرفتند و در راستای ادای فریضه حزبی برای تخریب این بنا لشکرکشی می کردند.

سوای آنچه تا اینجا در باره کارنامه و کارکرد طیف های مختلف رفرمیسم چپ در سالهای شصت خورشیدی به بعد گفتیم، گروهها، محافل یا افرادی هم بودند که جهتگیری دیگری را انتخاب کردند و دست به کارهای دیگر زدند. جمعیت نسبتا کثیری از طیف وسیع موسوم به «خط سه» این آهنگ را ساز کردند که شالوده کل شکستها، فروماندگی ها، تشننت ها و در بن بست غلطیدن های آن ها فقط یک چیز است. فراموش نکنیم که این طیف مثل همه بلوک بندی های دیگر «چپ» خود را پیشاهنگان و کاروانسالاران نخبه جنبش کارگری می دیدند!! و در همین راستا وقتی از ریشه شکست ها و فروپاشی ها می گفتند، به زعم خود، بنیاد معضلات، نابسامانی ها و شکست های آوار بر سر کل طبقه کارگر جهانی را مطرح نظر داشتند. در زیج جستجوی این جماعت، علت العلل واقعی یا هسته انفجاری کل مشکلات جنبش کارگری دنیا و ایران در «فقر فاحش تئوریک» احزاب و سازمان های چپ خلاصه می گردید!! ترجیح بند تمامی مرثیه هایشان این بود که: اندیشه ها معیوبند!! تئوری ها به خاطر عقیم و سقیم بودنشان اصلا جنبش نمی زاینند و یا جنبش های ناهموار می زاینند!! پیشروان و قائدان روز پرولتاریا کمبودهای بسیار فاحش تئوریک دارند!! مشعل ها در هیچ کجا نمی سوزند زیرا نظریه پردازان کمونیست سوخت فکری لازم برای فروش آن ها را تولید نمی نمایند!! دریک کلام از منظر اینان سرچشمه واقعی کل زمین گیری ها، شکست ها و ورشکستگی های جنبش کارگری روز دنیا در «فقدان تئوری»!!، «بحران نظریه»!!، «بحران مارکسیسم»!!، «بحران کمونیسم»!!، «بحران اندیشه کمونیستی»!! قرار داشت. این پندار به ویژه در روزهای پیش و پس خرداد سال 60 و حتی سالهای متعاقبش، طاعون وار از خانه ای به خانه دیگر بخشی از طیف رفرمیسم چپ سرایت کرد. اپیدمی شد، زبان ها وسیله ترویج و گوش ها برای شنیدن اخبارش تیز و تیزتر شدند. در سرتاسر شعور این جماعت شیون مرگ تئوری!! مرثیه بحران تئوریک!! و تعزیه بحران زدگی مارکسیسم و کمونیسم راه افتاد!! همه از بحران چپ و کمونیسم و مارکسیسم گفتند!! و از نارسائی اندیشه ها و تئوری ها و فلسفه ها سخن راندند!! از دل این سوگواری ها، ماتمداری ها و عزا گرفتن ها نیز همه جا یک جمعیت واحد بیرون آمد، بوم

شوم تفرقه «وحدت کلمه» متولد کرد!! و کلام واحد آن بود که «باید فلسفه خواند»!! تئوری مشعشع پیدا کرد!! اندیشه ناب انقلابی یافت!! و برای کشف این گوهر ناب تابنده باید به سراغ فیلسوفان رفت. «تاریخ اندیشه‌ها» و پرونده تکامل فلسفه‌ها را کاوید، همه مشاهیر فلسفه دنیا را نبش قبر نمود و شیارهای ذهن و شناخت و شعور آن‌ها را به اندازه کافی جست! پیش‌تر گفتیم که عظیم‌ترین جنبش‌ها هنگامی که تجسم انداموار درجه‌ای ولو یک درجه نازل کارزار طبقاتی استخواندار ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر نباشند، اگر شکست خورند در خطر تحمل شکست‌های بسیار فاحش‌تر بعدی قرار می‌گیرند. واقعیتی که در این دوره شاهد یکی از بدترین شکل‌های وقوع آن بودیم.

در روزهایی که وارثان رادیکال‌نمای رفرمیسم چپ در ایران این سخن‌ها را سر می‌دادند، حدود 160 سال از تدوین کتاب «ایدئولوژی آلمانی» می‌گذشت. مارکس به‌گاه نوشتن این کتاب، نه در عالم افکار و ایده‌ها که زیر فشار واقعیت‌های زمخت زمین زندگی، استثمار و پیکار طبقاتی جاری درون جامعه روز با گذشته خود تعیین تکلیف می‌نمود. از مارکس لیبرال منتقد فلسفه، حقوق، سیاست، مدنیت، اخلاق، فرهنگ و ایدئولوژی حاکم راه خود را به سوی مارکس پرولتاریا، مارکس ضد سرمایه‌داری، ضد سرمایه‌تشنخص یافته در فراساختارهای فلسفی، سیاسی، حقوقی، مدنی، اخلاقی و ایدئولوژیک، مارکس پرچمدار پیکار طبقاتی برای محو کارمزدی و کل فرارسته‌های اجتماعی رابطه خرید و فروش نیروی کار، گذر می‌کرد. ترجیح بند مهم دست یافت او در این روند رادیکال تاریخی آن بود که «آگاهی زندگی را تعیین نمی‌کند، زندگی است که آگاهی را می‌سازد» اندیشه‌ها جنبش‌ها را نمی‌پرورند، جنبش‌ها هستند که افکار، افق‌ها و راهبردهای طبقاتی خود را پرورش می‌دهند. تولید افکار از تولید مادی قابل تفکیک نیست و انسانها همراه با خلق معیشت خود اندیشه، باور و انتظارات خود را هم می‌آفرینند. اندیشه‌ها تاریخ ندارند. اندیشنگانند که تاریخ را می‌سازند. کالبدشکافی جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی جستجو نمود و شالوده افکار و باورهای مستولی عصر را در شیوه تولید سرمایه‌داری باید کاوید.

منظور از پیش‌کشیدن نکات بالا بازگویی حرف‌های مارکس نیست. همه تأکید بر سر یک نکته است. مارکس 160 سال پیش از حوادث دهه شصت خورشیدی ایران دریافت که اندیشه انسانها زندگیشان را نمی‌سازد، این بدان معنی است که دردها، رنج‌ها، بی‌حقوقی‌ها یا فاجعه‌های معیشتی، رفاهی و اجتماعی آدم‌ها از چگونگی اندیشیدن آنها ناشی نمی‌گردد. در همین راستا راه تغییر و دگرگون‌سازی این زندگی هم از مسیر آویختن به اندیشه‌ها یا جایگزینی تئوری‌ها با یکدیگر عبور نمی‌کند. برای آنکه این تغییر صورت گیرد باید شیوه تولید موجد وضعیت معیشتی و مادی موجود و درعین حال پمپاژگر افکار، باورها، فرهنگ، ارزش‌های حقوقی و اخلاقی رایج یا حاکم دگرگون گردد. مارکس این را بسیار ژرف و ریشه‌ای دریافت، به عنوان فردی از طبقه کارگر به جنبش جاری کارگران پیوست و تلاش نمود تا این طبقه با تمرکز پیکار بر تعرض به شیرازه هستی سرمایه‌داری، خود را بدیل در حال بالندگی، شکوفائی و بلوغ این نظام سازد، مارکس در آن ایام، با این راهبرد و پیام در قلب مبارزه طبقاتی توده کارگر قرار گرفت و حال 160 سال پس از آن تاریخ خیل شکست خوردگان جنبش «ضدامپریالیستی»!! جماعتی که در هیچ دوره، هیچ گامی علیه شالوده موجودیت سرمایه‌داری برداشته بودند، ناکامی جنگ و جدال‌ها، اتوپی پردازی‌ها و تمنیات خویش را «بحران تئوری در جنبش کارگری جهانی»!!، «بحران کمونیسم طبقه کارگر»!!، «بحران جنبش کمونیستی» و نوع این‌ها می‌نامیدند!!

هیچ کس نمی‌گفت که کارگران باید سرمایه‌داری را ژرفتر و ریشه‌ای‌تر بشناسند و این شناخت عمیق‌تر، رادیکال‌تر و مارکسی‌تر را شعور آگاه طبقاتی و چراغ راه پیکار ضد سرمایه‌داری خود سازند. هیچ کس این نیاز را در مورد خود به عنوان یک کارگر، به عنوان فردی از توده بردگان مزدی احساس نمی‌نمود. هیچ گروه و حزب مدعی رهائی و نجات پرولتاریا!! در باره ضرورت شناخت راه و چاه واقعی و مارکسی جنبش کارگری برای ارتقاء سرمایه‌سنیزی

خودجوش طبقاتی خود به یک جنبش آگاه و کمونیستی ضد کار مزدی هیچ کلامی بر زبان نمی آورد، به چنین چیزی باور نداشت، اندیشه نمی کرد و پیشیزی اهمیت نمی داد. بالعکس همگان شالوده کار خود را بر انجام هر چه مباحی تر رسالت رهائی بخشی دانشوران، نظریه پردازان و نفی، انکار و تکذیب جامع الاطراف ظرفیت توده های کارگر برای ظهور به عنوان یک قدرت طبقاتی آگاه کمونیستی قرار می دادند!! آنها حق داشتند چنین کنند!! زیرا اساس بر آن بود که کارگران هیچ چیز به حساب نیایند، مستضعف، مفلوک و عاجز تلقی شوند، زیون و دلیل بمانند و رهائی بخشی ها امر خاص نخبگان حزب نشین باشد. هیچ جمعی به این نمی پرداخت که اگر قرار است طبقه کارگر خود را از بردگی مزدی رها سازد باید چگونه و چسان جنبش جاری روزش را میدان واقعی کارزار این رهائی و پهنه بالندگی، شکوفائی و پرورش خود به عنوان معمار جامعه عاری از کار مزدی، طبقات و دولت بنماید. هیچ جمعیت، گروه یا حزبی از خود نمی پرسید که کمونیسم مورد دعوی او از چه جنسی است. چه مناسبت، مکان، موضوعیت یا ربطی در پویه پیکار جاری طبقه کارگر دارد، واقعیت، ظهور، بروز و ابراز هستی آن در زندگی و کارزار روز پرولتاریا چگونه است؟ معنای زمینی آن به مثابه یک جنبش چیست، سیمای محقق آن در هیأت نظم زندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی و انسانی چه می باشد؟ محو سرمایه داری چگونه صورت می گیرد. جنبش عهده دار این امحاء باید از کدامین ویژگیها یا تعینات مادی و اجتماعی برخوردار باشد. آحاد توده کارگر در این راستا چه کاره اند و چه نقشی ایفاء می کنند؟

کاملاً بالعکس دیوار چینی به ارتفاع مرز میان طبقات اساسی جامعه سرمایه داری، آنها را از جنبش کارگری و هر آنچه مربوط به مبارزه ضد کار مزدی پرولتاریا بود جدا می کرد، منکر هر شکل و هر اندازه سرمایه ستیزی خودپوی توده کارگر یا امکان نشو و نما، بالندگی، بلوغ و سرکشی کمونیسم لغو کار مزدی در ژرفنای هستی اجتماعی و پیکار جاری کارگران بودند، اساساً جنبش کارگری را هیچ موضوع قابل محاسبه ای نمی دیدند، آنها بودند که قطب عالم امکان، واسط میان غیب و شهود و لنگر میان زمین و آسمان را می ساختند و حال با داشتن این نقش یا رسالت عظمی، احساس کمبود شناخت فلسفی می کردند! در همین راستا باید می کوشیدند تا این نقیصه را جبران نمایند و با مشتعل نمودن آتشفشان دانش، اندیشه و خلاقیت فلسفی حزبی یا گروهی خود به رهائی بشریت جامه عمل پوشانند!!

شایستگان و شایسته سالاران همه معضل را نقصان توان تئوری پردازی خود دیدند و با آویختن به این فرض هذیان آلود فاقد هر نوع پایه و مایه، باز هم در نقش منجیان، متولیان و نیروهای قیم جنبش کارگری شروع به پیچیدن نسخه علاج برای دردهای این جنبش و رهائی پرولتاریا کردند. هسته اصلی باور، تفکر و تلاش آنان این شد که ریشه کل شکستها و فاجعه ها را باید در غلط بودن تئوری ها کاوید!! و برای چالش مشکلات و تنگناها باید راه ریاضت کشی فلسفی، خواندن و باز هم خواندن فلسفه، جستجو در افکار و کشفیات فیلسوفان، نبش قبر هرچه گسترده تر و پرشمارتر آراء فلاسفه متقدم، متأخر، میانی و معاصر را پیش گرفت. پیش تر گفتیم که مارکس با درک این واقعیت بسیار شفاف زمینی که: «آگاهی زندگی را تعیین نمی کند، زندگی است که آگاهی را می سازد»، «آناطومی جامعه مدنی را در اقتصاد سیاسی باید جست»، «کمونیسم پدیده اندرونی جنبش کارگری و هستی اجتماعی پرولتاریا است» یا نکات اساسی مشابه، طومار فلسفه را در هم پیچید، به نقد رادیکال اقتصاد سیاسی بورژوازی پرداخت و این نقد را چراغ راه پرولتاریا برای ارتقاء سرمایه ستیزی خودپوی طبقاتی آنها به یک جنبش آگاه ضد سرمایه داری ساخت. مارکس چنین نمود، اما «مارکسیستهای» شکست خورده در جنگ «ضد امپریالیستی»!! 160 سال بعد از آن ایام، با پرچمی نیمه افراخته در سوگ نارسائیهای هلاکت زای فلسفی و تئوریک رهائی آفرین!! روی به آسمان اندیشه و ستاره های پردرخشش این آسمان آوردند!! تا به یمن این کاوش برای جنبش کارگری تئوری رادیکال پیچند و نسخه شفافبخش تئوریک بنویسند!! آنها در برنامه ریزی انجام این رسالت دچار افتراق بودند، عده ای اصرار داشتند که باید از یونان آغاز کرد، برخی به کاویدن رنسانس و پس

از آن رضایت می دادند و بالاخره جماعتی هم شروع از کانت، لایب نیتس، هیوم، هگل، فویرباخ تا مارکس را کافی می دانستند. یک طنز شنیدنی کار این فلسفه شناسان و کاوشگران تئوری، آن بود که شرایط مادی و زمینی مناسب برای کشف تئوری رهائی پرولتاریا را هم جاهائی مانند «کانون نویسندگان، شاعران و هنرمندان ایران» می دیدند.

فرجام کار رفرمیسم چپ به لحاظ ظرفیت میدان داری، وسعت نقش بازی و توان اثرگذاری اجتماعی عملا روی نهادن به این عرصه ها و سیر و سلوک ها شد. حوزه هائی که به هر حال پروسه انقراض را نمایش می داد، عکس مسأله اما در مورد رفرمیسم منحنی و ارتجاعی راست اتفاق افتاد. موقعیت زمینگیر و فرسوده جنبش کارگری بین المللی، فروماندگی دیرپای رویکرد رادیکال، سرمایه ستیز، شورائی، آگاه و سازمان یافته ضد کار مزدی طبقه کارگر، ورشکستگی و افلاس و انقراض روزافزون رفرمیسم میلیتانت لنینیستی، افتادن طشت رسوائی دولت های حاصل پیروزی انقلابات چین، کوبا، ویتنام و کره از بام ادعاهای خیالبافانه بورژوائی بر زمین زمخت زندگی توده های کارگر، فروپاشی زلزله گون اردوگاه شوروی، همه و همه در حالی که ستاره بقای رفرمیسم چپ را به افول می رانند، به اردوگاه رفرمیسم منحنی راست توان میداناری افزون تر می دادند. فوج، فوج نیروها و محافلی که تا چند سال پیش خروش «امپریالیسم ستیزی» آنها آرامش دورترین کرات را بر هم می ریخت و آرمانخواهی هیجان زای خلق، خلق آنان حتی بی رحم ترین دشمنان بشریت را به آفرین وا می داشت، بسیار شتابناک همه شور، احساس و آرمانگرایی حماسی «چپ روانه»!! را از پرونده سیاسی خویش تصفیه کردند، مدال افتخار ندامت بر سینه زدند و راه کسب و کار در بازار پروتوق اصلاح طلبی پیش گرفتند. در ایران دوم خردادی شدند. در اروپا، امریکا و قاره های دیگر، نخست سوسیال دموکرات گردیدند، اندکی بعد سبز شدند، پشت جبهه «اصلاحات» را تشکیل دادند و قوام بخشیدند، سرمایه انباشتند و مالک تراست های صنعتی و تجاری گردیدند، ضد مارکس شدند و تریبون مارکس ستیزی راه انداختند، همه چیز گردیدند و در هر باتلاقی به اندازه کافی غلطیدند.

رفرمیسم راست سرنوشتی متفاوت با رفرمیسم چپ پیدا کرد. همه رخدادهای روز را گواه حقانیت نقش ارتجاعی و اعتبار هویت منحنی اجتماعی خود گرفت!! نه فقط از رفرمیست بودن و راست بودن خود احساس شرم ننمود که باد برحق بودن نیز به غیغب انداخت!! همه چیز را بر وفق مراد دید. تمامی آنچه رفرمیسم چپ را به ورطه مرگ می راند نوشداروی حیات خود یافت. به پیشینه ارتجاعی اش افتخار نمود!! سرشت سازش طلب و مسالمت جوی خود را مایه سرفرازی خواند!! به ماهیت انقلاب ستیزش مباحثات کرد!!، به کارنامه ضدیتش با هر مبارزه رادیکال ضد سرمایه داری فخر فروخت!!، انحلال کامل در گورستان نظم سرمایه را سند انطباق خود بر پویه عقلانی انکشاف تاریخ جار زد!!.

همه شکست ها از زمین گیری کمونیسم مارکسی لغو کار مزدی پرولتاریا تا فروریزی کمونیسم سرمایه مدار اردوگاهی، سوسیال دموکراسی میلیتانت لنینی، امپریالیسم ستیزی خلقی یا هر جهتگیری چپ و چپ نمای دیگر را دلیل وافی حقانیت خود قلمداد کرد!!.

رفرمیسم ارتجاعی راست همه این بازگونه پردازی ها را ساز و برگ گسترش نفوذ خود در میان توده کارگر و در درون جنبش کارگری نمود. سندیکالیسم و اتحادیه سازی سندیکالیستی که در دوره های پیش آماج یورش مشترک رادیکالیسم کارگری و رفرمیسم چپ میلیتانت بود در این دوره عملا منشور نانوشته همپیوندی و همجوشی طبقاتی طیف احزاب و سازمانهای لنینی با اصلاح طلبی ارتجاعی این یا آن بخش بورژوازی شد. همصدائی نامکتوبی که کمی این سوتر در سالهای بعد از پایان زمامداری رفسنجانی به گونه ای چشمگیر شاهد عینیت آن بودیم. احیاء سندیکای شرکت واحد از یک سوی نیروهای طیف رفرمیسم چپ را غرق در احساس پیروزی پرشکوه تاریخی کرد!! و از سوی دیگر قند در دل اصلاح طلبان حکومتی یا بورژوازی اسلامی اصلاح طلب حاکم آب نمود. درست در همان زمان که پادوهای جنبش ارتجاعی، ضد کارگری و ضد کمونیستی اصلاح طلبی یا دوم خردادی با سران سندیکای شرکت واحد

عکس همدلی، همگامی می انداختند و در شبکه های اینترنتی می چرخاندند، سران «کمونیست ترین» و «کارگری ترین» احزاب چپ در خارج کشور برای گرفتن همان نوع عکسها با همین سندیکالیستها آه حسرت از ژرفنای وجود خود سر می دادند!! از اعضای حزب می خواستند تا از قافله عقب نمانند. به سراغ اکابر و رؤسای عالیمقام اتحادیه ها در اروپا و کانادا و امریکا روند. از آنها برای سندیکای واحد طلب حمایت بنمایند و تصویر تمامی این تلاش ها را زینت بخش سایت های اینترنتی، گواه کارگری بودن و نفوذ چشمگیر حزب در میان کارگران و سند موثق پای بندی حزب، گروه یا اتحاد به انترناسیونالیسم راستین کارگری کنند!! همین ماجرا در مورد شکل گیری یا اعلام موجودیت سندیکای هفت تپه و هر سندیکای دیگر در هر کجای جهنم سرمایه داری جامه عمل پوشید!! «حق» تشکیل سندیکا یا خاکسپاری قدرت پیکار ضد بردگی مزدی توده کارگر در گورستان نظم سرمایه، میثاق همصدائی کل احزاب و سازمان های دارای صدها پسوند «کمونیستی»!! با جنبش ارتجاعی اصلاحات گردید. این قسمت را خلاصه کنیم. اگر نفس شعارپردازی های صوری توخالی رژیم ستیزانه یا سرنگونی طلبانه طیف های راست و چپ رفرمیسم در این دوره را چشم پوشیم واقعیت این است که هیچ چشم مسلحی قادر به یافتن تفاوت محسوسی میان آن ها و باند های ارتجاعی اصلاح طلبانه نمی گردید. بحث ما بر سر جنبش کارگری است و تا جایی که به مسائل استراتژیک و جنگ اساسی این جنبش علیه سرمایه مربوط است هر دو طیف بالا در مجموع همان می کردند که رفرمیست های راست بورژوا انجام می دادند.

نطفه بندی رویکرد رادیکال ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی

در شرایطی که هر بخش، سازمان، گروه یا محفل طیف گسترده رفرمیسم چپ میلیتانت، سمت و سوئی می جست، به راهی می رفت یا آرایش صوری جدیدی به خود می داد آحاد بسیار معدودی هم خود را مجبور به یک خانه تکانی تاریخی بسیار اساسی و هویتی دیدند. اینان بر ضرورت گسست ریشه ای از وضعیت روز پای فشرده، دورنمای این گسست را یافتن سنگر واقعی کارزار ضد بردگی مزدی طبقه کارگر تعیین کردند، هر نوع تلاش برای آرایش صوری کارکردهای پیشین را اصرار بر باقی ماندن در گمراهه های فاجعه بار رفرمیستی و بورژوائی خواندند. نیش قبر فلسفه ها، چشم دوختن به آسمان اندیشه ها و ادامه آویختن به ستارگان این آسمان را در زمره بدترین برهوت پیمائیها دانستند. به بازخوانی مارکس پرداختند اما این بار نه برای ارتقاء دانش ایدئولوژیک خود، نه در لباس نیازمندان به شناخت هر چه بیشتر «مارکسیسم» یا افکار و عقاید مارکس، نه با هدف راه اندازی بحث پیرامون دستاوردهای مشعشع وی در مورد دیالکتیک و «ماتریالیسم تاریخی»، بلکه فقط در سلک افرادی کارگر که در پیشبرد پروسه کارزار طبقاتی خود دچار سردرگمی و عجزند و برای چالش سدهای سر راه نیاز به شناخت رادیکال تر و توانائی و خلاقیت سرشارتر طبقاتی و ضد بردگی مزدی دارند. بازخوانی مارکس را شروع کردند اما نه مارکس «مارکسیست ها»، نه مارکس منجی، مرسل، دانشمند، راهبر، ستاره سماء اندیشه یا قطب نمای پیکار، بلکه فقط مارکس همراه، همسنگر، همزوم و کارگری که زمین و زمان زندگی او جستجوی راه مبارزه طبقه خویش و رهائی واقعی انسان بوده است. مارکسی که در این جستجوی انداموار مالمال از شور، صداقت، پیگیری و فداکاری طبقاتی به اسرار زیادی دست یافته است و بیش از هر کارگر دیگری به اشتعال آتش کارزار ضد سرمایه داری توده های طبقه اش کمک کرده است.

این عده که بعدها خود را «رویگرد ضد سرمایه داری» یا «لغو کار مزدی» نامیدند در همان نخستین گام بر برخی از دستیافت های بسیار مهم مارکس تمرکز ویژه نشان دادند. در بازخوانی دردمندان آثار او به این نکات خیره شدند که «اگر آناتومی جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی کاوید» پس کمونیسم پرولتاریا را هم در نقد رادیکال جنبشی و

طبقاتی او بر سرمایه داری باید فهمید و شناخت و «اگر آگاهی زندگی را نمی سازد بلکه دومی است که اولی را تعیین می کند» پس نطفه بندی، بالندگی و بلوغ کمونیسم لغو کار مزدی را هم باید در پویه کارزار جاری و طبقاتی توده کارگر جست. رویکرد لغو کار مزدی با این نقطه عزیمت ها، بر اهمیت کندوکاو جنبشی و کارگری مسائل پایه ای و تعیین کننده زیادی پای فشرد. سرمایه داری را باید در شرایط روزش و با تمامی تحولاتی که در قوانین، مکانیسم ها و ساز و کارهای اندرونی چرخه تولید و بازتولیدش و در پویه خودگستری سراسری بین المللی اش پشت سر نهاده است، با سلاح نقد رادیکال مارکسی اقتصاد سیاسی هر چه ژرف تر کالبدشکافی کرد. کمونیسم لغو کار مزدی طبقه کارگر در سیمای زنده کار و تولید و نظم زندگی انسانی فراسوی سرمایه داری را باید هر چه بیشتر تعمق و تجسس کرد. باید به عنوان آحادی از طبقه خود، دست در دست همه همزنجیران، در ژرفنای رخدادهای و سیر روزمره کارزار طبقاتی، تمامی پیچ و خمهای جنبش جاری توده های طبقه را چراغ انداخت، پویه ارتقاء و انکشاف سرمایه ستیزی خودپوی توده کارگر به یک جنبش نیرومند سراسری ضد سرمایه داری، آماده سرنگونی نظام بردگی مزدی و قادر به استقرار جامعه کمونیستی بدون وجود طبقات و دولت و استثمار طبقاتی، جامعه انسان های آزاد از هر قید ماوراء خود را جستجو نمود و حاصل این جستجو را آگاهی جنبش و سلاح کارزار ضد کار مزدی کرد. باید کوشید تا جنبش کارگری از برهوت فرساینده راهبردها، راه حل ها و افق پردازی های ارتجاعی رفرمیسم راست و چپ خارج شود و به سنگر راستین مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری باز گردد.

رویکرد لغو کار مزدی در همین راستا و از همین منظر به نقد جامع الاطراف، رادیکال، مارکسی و سرمایه ستیز هر دو قطب سوسیال دموکراسی بین المللی، اعم از راست نسخه پیچی انترناسیونال دوم و چپ نمای میلیتانت «لنینیستی» پرداخت. سایه سنگین و سهمگین این هر دو اردوگاه عظیم رفرمیستی بر جنبش کارگری در سراسر قرن بیستم را شالوده تباهی و انحلال جنبش کارگری جهانی در راهبردها و راه حل های منحط سرمایه سالار رفرمیستی، عقب نشینی کمونیسم لغو کار مزدی پرولتاریا و زمین گیری و استیصال دهشت زای طبقه کارگر دنیا دید. این رویکرد بر فراز دستاوردهای نقد ریشه ای خویش از آنچه در سده بیست، بر سر جنبش کارگری رفته است خواهان بازتعریف و بازپردازی رادیکال این جنبش در کلیه مبانی استراتژیک، راه حل ها، راهکارها و همه مسائل مربوط به پویه کارزار جاری طبقاتی خود شد. بر ضرورت بازتعریف سرمایه ستیز و مارکسی روایت پرولتاریا از شیوه تولید سرمایه داری، کمونیسم، مطالبات عاجل روز، انقلاب، رژیم ستیزی و سرنگونی طلبی، رابطه ارگانیک و اندرونی مبارزه روز با جنگ طبقاتی ضد بردگی مزدی و کل مسائل دیگر این جنبش پای فشرد.

ناصر پایدار

مرداد 1398